

روای دو موزی



شروین و کیلی



رویای دو موزی

شروین و کیلی



عنوان: رؤیای دوموزی

نویسنده: شروین وکیلی

تاریخ نگارش: زمستان ۱۳۷۹

شماره ثبت کتابخانه‌ی ملی: ۸۷۱۷۰۲ ح

شیوه‌نامه

کتابی که در دست دارید هدیه‌ایست از نویسنده به مخاطب. هدف غایی از نوشته شدن و انتشار این اثر آن است که محتوایش خواننده و اندیشیده شود. این نسخه هدیه‌ای رایگان است، بازپخش آن هیچ ایرادی ندارد و هر نوع استفاده‌ی غیرسودجویانه از محتوای آن با ارجاع به متن آزاد است. در صورتی که تمایل دارید از روند تولید و انتشار کتابهای این نویسنده پشتیبانی کنید، یا به انتشار کاغذی این کتاب و پخش غیرانتفاعی آن یاری رسانید، مبلغ مورد نظران را حساب زیر واریز کنید و در پیامی تلگرامی (به نشانی @sherwin_vakili) اعلام نمایید که مایل هستید این سرمایه صرف انتشار (کاغذی یا الکترونیکی) چه کتاب یا چه رده‌ای از کتابها شود.

شماره کارت: 6104 3378 9449 8383

شماره حساب نزد بانک ملت شعبه دانشگاه تهران: 4027460349

شماره شب: IR30 0120 0100 0000 4027 4603 49

به نام: شروین وکیلی

همچنین برای دریافت نوشتارهای دیگر این نویسنده و فایل صوتی و تصویری کلاسها و سخنرانی‌هایشان می‌توانید تارنمای شخصی یا کانال تلگرام‌شان را در این نشانی‌ها دنبال کنید:

www.soshians.ir

(https://telegram.me/sherwin_vakili)

سپاس

نوشته شدن این متن، در مرتبه‌ی نخست با یاری و کمک‌های بی‌دریغ دوست عزیزم آقای ابراهیم عمرانی - رییس محبوب کتابخانه‌ی دانشکده‌ی علوم دانشگاه تهران - و سرکار خانم اعظمی - ریاست محترم کتابخانه‌ی پژوهشگاه علوم انسانی - ممکن شد، که دستیابی به متون را برایم ممکن ساختند. از سوی دیگر، مدیون محبت‌های آقای دکتر کتبی استاد عزیزم در رشته‌ی روانشناسی اجتماعی هستم، که محرکی بود برای نگاهی روانشناختی بر این متن کهنسال. بدان امید که شادکام و پیروز باشند.

پیش درآمد

نوشتاری که در پیش رو دارید، دو بخش اصلی دارد.

بخش آغازین آن، متن شعر «رویای دوموزی» است که در زبان نوسومری در اواخر هزاره‌ی سوم پ.م در میانرودان سروده شده و برای نخستین بار به فارسی برگردانده می‌شود. متن اصلی این شعر را از کتاب *Dumuzi's dream* اثر آلستر گرفته‌ام که هنوز بعد از چهل سال مرجع اصلی درباره‌ی این متن محسوب می‌شود. این کتاب عکس کتیبه‌های حاوی متن را هم در کنار رونوشت میخی‌شان منتشر کرده و به خاطر ثبت آوانگار و فهرست همخوان‌های علامتهای میخی مرجعی ارزشمند به شمار می‌رود. ترجمه‌ی انگلیسی را مبنا گرفته‌ام و به این ترتیب ناگزیر شده‌ام سویی شعر را اسطوره را نادیده بگیرم. چون حفظ حالت شعری متن چه در زبان انگلیسی و چه در زبان فارسی ممکن نبوده است. چرا که تقارن آوایی و نظم هجایی در متن سومری بر مبنای تکرار عبارتها و بازنویسی کل یک جمله ممکن شده

بود، و این عناصر در زبانهای هندوایرانی رایج به عنوان عناصر محوری شعر محسوب نمی‌شوند. در مورد متن رویای دوموزی بسیار می‌توان نوشت. این متن یکی از نخستین شعرهای سروده شده توسط انسان است که هنوز به صورت نوشتاری وجود دارد و تا روزگار ما باقی مانده است. با وجود بحث‌برانگیز بودن این متن، بررسی آن را به یک موضوع -مفهوم مرگ- محدود کرده‌ام، و کوشیده‌ام بینشی روانشناختی را از مفاهیم تنش‌زای موجود در این داستان به دست دهم.

در بخش دوم به تحلیل محتوایی محدود شعر پرداخته‌ام. متن را در چارچوب نظریه‌ی منشها تحلیل کرده‌ام، که مدلی سیستمی است برای تحلیل پویایی عناصر فرهنگی.^۱ از آنجا که محتوای این شعر در این تحلیل نقش مهمی را ایفا می‌کند، برخی از مفاهیم روانکاوانه را برای بازبینی عناصر مفهومی موجود در شعر وام گرفته‌ام. به ویژه گوشه‌ی چشمی به روانشناسی

^۱ وکیلی، ۱۳۸۹.

یونگ و سرنمونهای مورد نظرش داشته‌ام. هرچند چارچوب نظری خودم نه روانکاوانه است و نه یونگی.



نمای پشتی لوح حامل رویای دوموزی

شرحی زبانشناختی

سومری، یکی از نخستین زبانهای انسانی است که به صورت نوشتاری ثبت شده است. از نظر خویشاوندی با سایر زبانها و شیوهی جایگیری در نسب‌نامه‌ی زبانها، برداشتهای گوناگونی در مورد سومری وجود دارد. بی‌ارتباط بودن آن با زبانهای سامی و -با قطعیت کمتری- هندوایرانی آشکار است. با این وجود فرضیه‌ی ارتباط آن با زبانهای آریایی و پارسی باستان به ویژه در ایران هوادارانی دارد. با وجود جالب توجه بودن برخی از شباهتهای ساختاری سومری با زبان‌های باستانی ایرانی، به دلیل نابسندگی شواهد برای داوری در مورد خویشاوندی این دو، همچنان دیدگاه پذیرفته شده‌تر متفاوت بودن تبار این زبان را می‌پذیریم و در این نوشتار آن دو را دارای منشأ مستقلی در نظر می‌گیریم.

سومری زبانی است که تا دو هزار سال به صورت زبان غالب، و تا چهار هزار سال به صورت زبان مقدس و مذهبی به بقای خود ادامه داد و به

این ترتیب باید آن را یکی از موفقترین و دیرپاترین زبانهای انسانی شناخته شده دانست. این زبان در روزگار رواجش، در قالب دو گویش اصلی وجود داشته است. نخست، امه-گیر که نام رسمی زبان سومری بوده و «اشرافی و اصیل» معنا می‌دهد و نام بومی زبان مردم «شو-مر» بوده که امروز در گویش رایج امروزی سومر می‌نامیم‌اش.

دومین گویش سومری، «امه-سال» خوانده می‌شد که «خوب، ظریف و ریز» معنا می‌دهد، و احتمالاً در ابتدا گویش ویژه‌ی زنان میانرودان بوده و بعدها گسترش بیشتری پیدا کرده. شکلی از سومری که بعدها در بابل رایج شد، از همین امه-سال مشتق شد، و به صورت زبان درباری و مذهبی در امپراتوری آشور هم دوام آورد.

این دو گویش در ساخت دستوری و آواشناسی تفاوتی با هم داشته‌اند، اما ریخت‌شناسی واژگان در هر دو یکسان بوده، و ترکیبات واژگانی کمابیش مشابهی را نیز شامل می‌شده‌اند. بر مبنای لوحه‌های به دست آمده از کتابخانه‌ی سلطنتی اور، چنین به نظر می‌رسد که گویش امه-سال قدیمی‌تر،

تغییر ناپذیرتر، و در مورد آواها محافظه کارتر بوده است، و مانند سایر گویشهای زنان، از مخرجهای واکی جلوتر و بالاتری نسبت به امه-گیر برخوردار بوده است.

زبان سومری علاوه بر این دو گویش اصلی، مشتقهای دیگری هم داشته است. «امه-اوتولا» (لهجهای چوپانی)، «امه-ملاها» (گویش تخصصی ملوانان)، «امه-گال» (گویش ادبی)، و «امه-سوکود» (زبان مرتفع، یعنی گویش مردم کوه‌نشین) نمونه‌هایی از این گویشها هستند که با وجود مورد اشاره قرار گرفتن در دو گویش غالب دیگر، هنوز اثر ادبی خاصی از آنها به دست نیامده است.

در زبانشناسی سنتی، دو دسته‌ی اصلی زبانهای فاعلی^۲ و زبانهای مفعولی^۳ را از هم تفکیک می‌کنند. در زبانهای مفعولی، شکل صرفی فاعل در افعال لازم و متعدی تغییری نمی‌کند و پسوندی یکسان را به خود می‌پذیرد.

² Accusative languages

³ Ergative languages

در این زبانها مفعول است که با پذیرش پسوندی خاص مشخص می‌شود. به عنوان مثال، در زبان اکدی فاعل در جمله‌ی «شَروم ایلَیک» (شاه رفت)، «شروم» است که پسوند آن (-اوم) با حالت متعدی‌اش در «شَروم بیتام ایپوش» (شاه خانه را ساخت) تفاوتی ندارد. چنان که می‌بینید، مفعول صریح «بیتام» پسوند خاصِ مفعولی (-آم) را به خود پذیرفته است.

در مقابل، در زبانهای فاعلی، افعال متعدی در حالت فاعلی⁴ صرف می‌شوند و مفعول و فاعلِ مربوط به افعال لازم در شکل مطلق می‌آیند. شکل صرف افعال و اسامی در برخی از زبانهای این گروه، به کمک پسوندهای اضافه شده به ریشه‌ی واژه انجام می‌گیرد. اما این امر عمومیت ندارد. به عنوان مثال در زبان سومری، دو جمله‌ی بالا به صورت «لوگال ایگین» (شاه رفت) و «لوگاله اِ موندا» (شاه خانه را ساخت) نوشته می‌شوند که در اولی

⁴ ergative

لوگال (شاه) به صورت مطلق آمده و پسوند فاعلی متعدی (-ا) را به خود نپذیرفته است.

امروز دیدگاه وان آندرن^۵ که تقسیم کردن مطلق زبانها به این دو گروه را کاری نادرست می‌دانست، بیشتر رواج یافته است. به نظر او، این دو عبارت را باید بیشتر به عنوان دو قطب طیفی زبانشناختی در نظر گرفت که در هر نقطه از آن زبانهایی جایگیری کرده‌اند. زبانهایی مانند باسک، گرجی، استرالیایی بومی و آمریکایی بومی از زبانهایی هستند که بیشتر در قطب فاعلی قرار دارد. با این وجود، در بسیاری از همین زبانها، ساخت دستور مفعولی هم دیده می‌شود. مثلا در باتس که از گویشهای گرجی است، برای اشاره به کنشهای ارادی از ساخت فاعلی و برای کنشهای غیرارادی و تصادفی از ساخت مفعولی^۶ استفاده می‌کنند.

⁵ Van Aanderen

⁶ ergative

ویکتور کریستینون^۷ اولین کسی است که زبان سومری را به عنوان
زبانی فاعلی^۸ رده‌بندی کرد، و این نگرش هنوز هم با چالش‌ها و مخالفت‌های
فراوانی روبروست. اگر بخواهیم انعطاف‌پذیری دیدگاه وان آندرن را حفظ
کنیم، بهتر است بگوییم که سومری زبانی است که در طیف مورد نظر به
قطب فاعلی نزدیکتر است، اما بقایایی از ساخت مفعولی را هم در برخی از
عبارات خود حفظ کرده است.

روش دیگر رده‌بندی زبانها، در قرن نوزدهم ابداع شد، و بر مبنای
ساخت معنایی تکواژها^۹ در زبان استوار بود. بر این مبنای زبانها را به سه گروه
زیر تقسیم می‌کردند:

⁷ Victor Christion

⁸ accusative

⁹ morphems

الف) زبانهای گسسته^{۱۰}: که در آنها هر تکواژ دارای معناست و نقش یک واژه را ایفا می‌کند و پسوندهایی که نشانگر زمان یا تعدادشان است را به خود می‌پذیرند. زبان چینی نمونه‌ای برجسته از این زبانهاست.

ب) زبانهای آمیخته^{۱۱}: که در آنها تعداد کمی از پسوندها (معمولا یکی) به واژه اضافه می‌شوند و آن را صرف می‌کنند. زبان لاتین و اکدی نمونه‌هایی از این زبانها هستند. در این زبانها به دلیل پیچیده بودن ساخت صرف واژگان، تراکم معنایی زیادی را بر تعداد کمی از تکواژها می‌بینیم، مثلا *amo* در لاتین به معنای «من دوست دارم» است و بر فاعل اول شخص مفردی که در زمان حال به طور فعال کنش دوست داشتن را انجام می‌دهد، دلالت می‌کند.

¹⁰ Isolating languages

¹¹ Fusional languages

پ) زبانهای پیوندی^{۱۲}: در این زبانها چند علامت دستوری پیشوندی یا پسوندی با هم ترکیب می‌شوند و یک واژه را می‌سازند. بر خلاف زبانهای آمیخته، این پسوندها با هم ادغام نمی‌شوند و کوتاه نمی‌شوند. زبان ترکی مثالی از این زبانهاست. واژه‌ای مانند *ev.ler.in.den* در این زبان، مثال گویایی از خواص یاد شده است. در این واژه ما به ترتیب این بخشها را می‌بینیم (ev: خانه)، (ler: علامت جمع)، (In: مال او)، (den: از) که در کل «از خانه‌ی او» معنا می‌دهد. زبان سومری هم در این دسته از زبانها می‌گنجد و چنان که از آوانگاشت زبان آشکار است، خصلتی پیوندی دارد. این دو زبان البته ارتباطی با هم ندارند و اصولاً جایگیری در رده‌های سه‌گانه‌ی یاد شده خویشاوندی زبانها را نشان نمی‌دهد و تقسیم‌بندی‌ای مصنوعی بر مبنای ریخت و ساخت زبان است. چنان که زبانهای ژاپنی و

¹² Agglutinative languages

آلگونکین (مربوط به سرخپوستان آمریکا) هم پیوندی هستند و بی شک اینها هیچ ارتباط تبارشناسانه‌ای با هم ندارند.

گوشزد کردن این نکته ضرورت دارد که زبان‌شناسان امروزی، این سه طبقه از زبانها را هم مثل حالت فاعلی و مفعولی دارای حد و مرز قاطع و روشن نمی‌دانند و این عنوانها را نیز به عنوان سه قطب طیف بندی مثلثی جدیدی در نظر می‌گیرند و هر زبانی را دارای ساختاری ترکیبی که آمیخته‌ای از هر سه شکل یاد شده است می‌دانند.

گذشته از ملاحظات زبانشناختی، در مورد ترجمه‌ی موجود هم باید به چند نکته‌ی نوشتاری اشاره کنم. نخست این که زبان سومری مانند خط هیروگلیف، اندیشه‌نگار بوده است و کاتبان کهن آن به ازای هر واژه علامتی مشتق شده از نشانه‌های تصویری را بر لوحه‌هایشان حک می‌کردند، که بسته به شرایط و قراردادهای لحظه‌ای موجود در حال و هوای متن، معنای خاصی را در ذهن تداعی می‌کرده است. ناگفته پیداست که بخش عمده‌ی این قراردادها برای به کار گیرندگان باستانی این زبان آشنا و ملموس و جا

افتاده بوده، اما برای مترجم امروزی مبهم و ناشناخته است. به همین دلیل هم در متون حقوقی باستانی تشخیص مترجمان از اینکه طرف خریدار کدام و فروشنده کدام بوده، همیشه با شک و تردید تلقی شده است.

نشانه‌های آوایی در زبان سومری، مانند زبان هیروگلیف به دنبال تاریخی طولانی و تکاملی درازمدت شکل گرفتند، و به شدت زیر تأثیر ساخت اندیشه‌نگار نخستین این زبان بوده‌اند. متن رویای دوموزی، در شکل آوانگارانه شده‌ی سومری نوشته شده است، و در آن هر علامت بر مبنای تبار شناسی اش - آوایی خاص را بازنمایی می‌کرده است. این آواها ممکن است به هجاهای م صوت - صامت (م-ص)، یا صامت م صوت (ص-م) یا اشکال پیچیده‌تر (ص-م-ص، ص-م-ص، و...) دلالت کنند. همچنین نشانه‌هایی هم وجود داشته است که خوانده نمی‌شده ولی نوشته می‌شده و حالت واژگان را تعیین می‌کرده است. مثلاً «دینگیر» شناسه‌ای به معنای خدا بوده و پیش از نام خدایان می‌آمده است.

در متن کنونی، به پیروی از استاندارد رایج در حرف نویسی و آوانویسی سومری استفاده کرده‌ام. با این تفاوت که این استاندارد را برای نگارش آواها به زبان پارسی منتقل کرده‌ام و دلیلی ندیدم آوانگاری‌ها را به خط لاتین نقل کنم، در شرایطی که خط پارسی برای حمل این مضمون کفایت دارد.

هر سطر از یک بخش آوانگار تشکیل شده که در آن واجها را به طور جداگانه (بر مبنای هر نماد اندیشه‌نگار میخی) به هجاهای فارسی بازگردانده‌ام. در مواردی که بیشتر از یک علامت بر یک هجا دلالت کند، قرارداد رایج در میان اکدشناسان و سومرشناسان این است که بر مبنای بسامد و رواج علامت آن را علامت گذاری می‌کنند. به این شکل که رایج‌ترین شکل را با آوای بدون علامت (مثل U) نشان می‌دهند و علائم مربوط به درجات پایینتر رواج را به ترتیب با U3 _U4 _U5 و... نشان می‌دهند. از آنجا که نخستین کدهای میخی رمزگشایی شده اکدی بوده‌اند، بسامد و نظام

عدد‌گذاری را در مورد تمام زبانهای باستانی به پیروی از قرارداد اکدی نشانه‌گذاری می‌کنند.

در سطر بعدی، که زیرش خطی کشیده شده، خوانش پیشنهادی سطر را آورده‌ام. در نقل آواها برای سادگی بیشتر، از شکل خام و بی‌علامت آوا برای رایجترین نشانه‌ها و نمایه‌های عددی برای سایر نشانه‌های همخوان استفاده کرده‌ام. قرارداد زبان اکدی را به پیروی از متون اروپایی حفظ کرده‌ام و تنها نظام نمایه‌نویسی عددی را کمی ساده‌تر کرده‌ام. البته این روشی است که در متون ترجمه‌ی جدیدتر به زبان انگلیسی هم دیده می‌شود و بنابراین شاید بتوان آن را با تحولات مورد قبول سومرشناسان جدید همراه دانست.

به روش مرسوم، نمایه‌های عددی را در زیر آوا، و نشانگرهای توضیحی را در بالای واژگان مربوطه نگاشته‌ام. معمولاً برای ساده شدن کار به جای واژه‌ی سومری دینگیر که پیش از نام خدایان می‌آید، حرف **d** را به علامت اختصار می‌گذارند. من برای ساده شدن در زبان فارسی علامت «خ» را به عنوان کوتاه شده‌ی «خدا» در ابتدای نام خدایان، یعنی همان جایی که

در اصل کتیبه‌ها علامت دینگیر آمده، گذاشته‌ام. سایر قواعد حرف‌نویسی را بنا بر قراردادهای رایج در میان سومر شنا سان نگاشته‌ام. یعنی به عنوان مثال آواهای مشکوک را با علامت پرسش «؟» نشان داده‌ام و خواننده‌های ناخوانا و حدسی را در دوکمان () گذاشته‌ام و...

حرف‌نویسی فارسی را تنها به کمک حروف فارسی (با چشم‌پوشی از ط، ظ، ص، ض، و...) و علایم ششگانه‌ی رایج (آ، ا، آ، او، ای) نگاشته‌ام و از سایر اشکال رایج (مثلا پسوند -ه برای نشان دادن ا) استفاده نکرده‌ام. اما در آوانگاری که سرعت خواندن مهمتر جلوه می‌کند، از ئه و -ه برای بستن واجهای آخر واژه بهره برده‌ام.

آواهای مربوط به یک واژه را با خط فاصله (-) از هم جدا کرده‌ام و آوانویسی جمله‌ها را بر مبنای حرف‌نویسی استخراج کرده‌ام. گزاره‌ی آوانگاشتی را در زیر عبارت حرف‌نویسی شده آورده‌ام. از روی کمتر بودن تعداد نمادهای قراردادی و فقدان خطوط فاصله می‌توان اولی را از دومی

باز شناخت. به این شکل که در برابر عدد نشانگر سطر کتیبه، حرف نویسی، و در زیر آن آوانگاری، و در آخر ترجمه‌ی فارسی را آورده‌ام.

ترجمه‌ی مقدماتی این متن به کمک کتاب هیز^{۱۳} انجام شد و حرف‌نویسی و معنائگاری را با ترجمه‌ی آلاستر و بخشهایی از کریمر تطبیق داده‌ام. در مواردی که اختلافی بین ترجمه‌ی نویسندگان گوناگون دیده می‌شد به برداشت خود اعتماد کرده‌ام، و واژگانی را که در ترجمه به گزاره‌ی اصلی افزوده‌ام تا متن فهمیدنی شود، در بین دوقلاب [] گنجانده‌ام.

دانش متخصصان در مورد شیوه‌ی خواندن آواهای سومری، هنوز بسیار محدود است. تفاوت بین هجاهای بلند و کوتاه درست مشخص نیست و در مورد ارزش آوایی و معنایی بسیاری از نشانه‌ها توافقی وجود ندارد. ارزش بیشتر واجها با معیار زبان اکدی قابل فهم است، و اطلاعات موجود در مورد ساخت آوایی زبان اصلی سومری به راستی ناچیز است. گمان می‌کنم

¹³ Hayes, 1990.

اگر این ابهام و نادانیِ عمومی را با دانش اندک نگارنده از زبان سومری پیوند
زنیم، بهانه‌ی کافی برای توجیه ایرادهای موجود در این ترجمه فراهم شود.
بدان امید که آگاهان لغزشها و نادرستی‌های این متن را برای نویسنده بازگو
کنند، و نخستین ترجمه‌ی رویای دوموزی به زبان فارسی را با این زمینه،
پذیرفتنی قلمداد کنند.



نمای یکی از الواح حاوی رویای دوموزی

رویای دوموزی

شا-۳-گا-ن ۲ ایر ایم-سی ادین-ش ۳-با-را-۳۱

شاگانه ایر ایمنسی ادینشه بارانه

قلبش با اشک پر شد، او بیرون رفت، به سوی دشت

(۲) گوروش شا-۳-گا-ن ۲ ایر ایم-سی ادین-ش ۳-با-را-۳۱

گوروش شاگانه ایر ایمنسی ادینشه بارانه

مرد، قلبش با اشک پر شده بود، او بیرون رفت، به سوی دشت

(۳) دوموزی شا-۳-گا-ن ۲ ایر ایم-سی ادین-ش ۳-با-را-۳۱

دوموزی شاگانه ایر ایمنسی ادینشه بارانه

دوموزی، قلبش با اشک پر شده بود، او بیرون رفت، به سوی

دشت

(۴) گیدری گو-۲ نا مو-اون-دی لا ۲ ای-لو مو-اون-دی

۶دو-دی۶

گیذری گونا موندیلا ایلو موندی دودی

عصایی را بر شانہ اش حمل می کرد، و دوباره و دوباره فریاد

می کشید:

(۵) ای-لو-گار-او ۳ ای-لو-گار-او ۳ ادین ای-لو-گار-او ۳

ایلو گارو ایلو گارو ادین ایلو گارو

مویه کن، مویه کن، ای دشت، مویه کن

(۶) ادین ای-لو-گار-او ۳ آمبار گو ۳-گار-او ۳

ادین ایلو گارو آمبار گو گارو

ای دشت؛ مویه کن. ای مرداب؛ فریاد برآر

(۷) آل-لوب ای-۱۷-دا-کا } ای-لو-گار-او ۳

آلوب ایدا کا ایلو گارو

ای خرچنگان؛ در رودخانه فریادی برآرید

(۸) بی-زا-زا ای-۱۷-دا گو ۳-گار-او ۳

بیزازا ایدا گو گارو

ای غوکان؛ در رودخانه فریادی برآید

(۹) آما-مو گو ه^۳-م^۲-م آما-موخ دور(بو)-تور-مو گو ه^۳-

م^۲-م

آمامو گوهمه آمامو دوربوتورمو گوهمه

مادرم صدا خواهد زد. مادر من، دوتور من، صدا خواهد زد

(۱۰) آما-مو نیندا-ایا-ام^۳ گو ه^۳-م^۲-م

آمامو نیندا/ایام گوهمه

مادرم پنج نان خواهد خواست

(۱۱) آما-مو نیندا-او-ام^۳ گو ه^۳-م^۲-م

آمامو نیندومه گوهمه

مادرم ده نان خواهد خواست

(۱۲) او-دا او-اواگ-اواگ-مو نو-اون-زو

اودا اوگمو نوونزو

اگر او نداند در چه روزی خواهیم مُرد

۱۳) ادین آما-اوگو-مو اینیم مو-ا-د-۳-زو-اون

ادین آموگو اینیم ملزون

تو، ای دشت، می توانی مادرم را -که مرا زاده- آگاه کنی

۱۴) نین-بان-۱-د-۳-مو-گیم ایر-مو ه-۲-ش-ش

نینبان داموگیم ایرمو هشه

شاید که تو هم مانند خواهر کوچکم برای من گریه کنی.

۱۵) اول-۱-با-نا-۲-اول-۱-با-نا-۲-سیپا اول-۱-با-نا-۲

اوله بانا اوله باناسیپا اوله بانا

او [=دوموزی] خوابید تا استراحت کند. او خوابید تا استراحت

کند. گوسفندان خوابیدند تا استراحت کنند.

۱۶) سیپا اول-۱-با-نا-۲-گیم ما-مو-۲-د-۳-با-نا-۲

سیپا اوله باناگیم ماموده بانا

وقتی گوسفندان خوابیدند تا استراحت کنند، او خوابید تا رویا ببیند.

۱۷) ای-ایم-زی ما-مو-۲ دا ای-ایم-بو-اوه ۲-او-۳-سا-۲-گا-

آم ۳

ایمزی مامودا ایمبوه اوساگام

او بیدار شد. «یک رویا.» او لرزید. «یک خواب»

۱۸) ایگی-ن ۲ شو بی-۱۲ این-گور نی-۳-م-گار سو-۳-گا-آم ۳

ایگینه شو بینگور نیمگار سوگام

او چشمانش را مالید، ترسیده بود

۱۹) توم-۲-اون-ز-۱۲ ان توم-۲-اون-ز-۱۲ ان نین-۹-مو

توم-۲-اون-ز-۱۲ ان

تومونزن تومونزن نینمو تومونزن

[دوموزی گفت: بیاورید، بیاورید، خواهرم را بیاورید

۲۰) خگشتین-آن-نا-مو توم-۲-مو-ز-۱۲ ان نین-۹-مو توم-

۲-مو-اون-ز-۱۲ ان

گشتینانامو تومونزن نینمو تومونزن

بیاورید، خواهرم گشتینانا را بیاورید.

(۲۱) دوب-سار-ایم-زو-مو توم-۲-مو-ز-۱۲-ان نین-۹-مو توم-

۲-مو-اون-ز-۱۲-ان

دوبساریم زومو توموزن نینمو توموزن

لوح مرا که نبشتن می داند بیاورید، خواهرم را بیاورید

(۲۲) نار-ان-۳-دو-زو-مو توم-۲-مو-اون-ز-۱۲-ان نین-۹-مو توم-

۲-مو-اون-ز-۱۲-ان

نارندوزومو توموزن نینمو توموزن

آواز مرا که خواندن می داند بیاورید، خواهرم را بیاورید

(۲۳) لو-۲-بان-۳-دا-شا-۳-اینیم-ما-زو-مو توم-۲-مو-اون-ز-

۱۲-ان نین-۹-مو توم-۲-مو-اون-ز-۱۲-ان

لوبانداشا اینیمازومو توموزن نینمو توموزن

دختر ماهر مرا که معنای واژگان را می داند بیاورید، خواهرم را

بیاورید

۲۴) اوم-ما-شا-۳ما-مو-۱۲-زو-مو-توم-۲-مو-اون-ز-۱۲ان

نین-۹-مو-توم-۲-مو-اون-ز-۱۲ان

اوماشامود/زومو توموژن نینمو توموژن

زن خردمند مرا بیاورید، کسی که قسمت رویاها را می‌داند، خواهرم

را بیاورید

۲۵) ما-مو-۲گا-مو-او-نا-بور-۲

مامو گامونابور

بگذارید رویایم را با او در میان گذارم

۲۶) ما-مو-۱۲ان-نین-۹-مو-ما-مو-۱۲ان-شا-۳ما-مو-۱۲ان-گا-۲

مامودا نینمو مامودا شاماموداگا

یک رویا، خواهرم، یک رویا، در رویایم:

۲۷) نومون ما-را-زی-زی-نومون ما-را-مو-۲مو-۲

نومون مارازیزی نومون مارامومو

علفهای هرزه‌ی اطرافم چیده شده بودند، اما آنها به رویش خود

ادامه می‌دادند

(۲۸) گی-دیلی-دو-۱۳ ساگ م[ا-را-آن]-سیگ-۳-گه

گیدیلیدوئه ساگ ماران سیگه

یک نی تنها برایم سر تکان می‌داد

(۲۹) گی-دیدلی-دو-۱۳ دیلی ما-را-آن-ب[اد]-دو

گیدیلیدوئه دیلی ماران بادو

یک جفت نی، که یکی از آنها را از دست دادم

(۳۰) گیش تیر-را گیش-آن نی-۲ب ۲ما-را-آن-زی-زی

تیرا گیشان نیبه ماران زیزی

ریشه‌های درختان بلند جنگلی در اطراف من می‌رویدند

(۳۱) ن-مور-کو-۳گا ۲آ مو-دا-آن-د۲

نمورکوگا آمودانده

آب بر [آتشدان ساخته شده از] قیر خالص من فرو می‌ریخت

۳۲) دوگشکیر-کو-۳گا ۲تون-۳بی با-را-آن-باد-دو

شکیرکوگا تونبی بارانبادو

پوشش دبه‌ی شیر تمیز من از من گرفته شده بود

۳۳) گیش آن-زا-آم-کو-۳مو گیش کاک-تا-لا-۲آ کاک-تا

با-را-آن-س[ی-ایگ]

آنزامکومو کاکتالا کاکتا بارانسیگ

فنجان مقدس من از گلمیخی که بدان آویزان بود، کنده شده بود

۳۴) گیش ما-نو-مو او-۲گو مو-دا-آن-د۲

مانومو اوگو مودانده

عصای چوپانی ام از چشمانم ناپدید شده بود

۳۵) خنین-نینا-موشن-تا-ا-گا-۲اودو-کا سیلا ۴ شو با-نی-

ایب-تی

نینیناتانه گودوکا سیلا شو بانیتی

عقابی بره‌ای را از آغل گرفت

۳۶) سور-۳دو۲ موشین-ا گی-دوب-با-نا-کا بورو موشین شو

با-نی-ایب-تی

سوردوئه گیدو بانا کا بورو شو بانیتی

شاهینی گنجشکی را از حصار نئین من گرفت

۳۷) ماش-۲اوز-۳دا-مو سو-۶زا-گین-۳بی ساهار-را ما-را-

آن-گید-۱۲

ماشوز دامو سوزا گینی ساهارا مارانگیدا

بز های نر من ریش های لاجوردینشان را برایم به خاک

می کشیدند

۳۸) اودو-اوآ (آماش-مو آ-۲گور-گور-را-بی کی ما-را-

آب-هور-هور-ر

اودوآ آماشمو آگورگورایی کی ماراب هورهوره

قوچ من برایم زمین را با پاهای کلفتش می خراشید

۳۹) دوگ شکیب ۱۳-۳دور-۲دور ۲گا نو-اون-۲د

شکیر ایدوردور گا نونده

دبه‌های شیر به پهلو افتاده بودند، شیری در آنها نبود

(۴۰) آن-زا-آم ای-۳دور-۲دور ۲خ دومو-زی نو-تی آماش

لیل-۲-۲-آل-۳ دو-۳

آنزام ایدوردور دوموزی نوتی آماش لیلآم آلدو

فجانها به پهلو افتاده بودند، دوموزی مرده بود، آغل در باد گم شد

(۴۱) گشتین-آن-نا-ک ۴خ دومو-زی مو-اون-نا-نی-ایب-

گی-۴گی ۴

گشتیناناکه دوموزی مونانیزیب گیگی

گشتینانا به دوموزی پاسخ داد:

(۴۲) شش-مو-ما-مو-۲زو نو-شا-۶شا ۶نام-ما-آن-بور-۱۲

ششمو ماموزو نوشاشا نامانبوره

برادرم، رویای تو خوشایند نیست، آن برایم بسیار روشن است

(۴۳) ۲خ دومو-زی ما-مو-۲زو نو-شا-۶شا ۶نام-ما-آن-بور-۱۲

دوموزی ماموزو نوشاشا نامانبوره

دوموزی، رویای تو خوشایند نیست، آن برایم بسیار روشن

است

۴۴) لونومون ما-را-آن-زی-زی اونومون ما-را-آن-مو-۲مو۲

نومون مارآنزیزی نومون مارآنمومو

علفهای هرزه‌ای که گرداگرد تو به رویدن خود ادامه می‌دادند

۴۵) سا-گاز کاس+لوگاب+او-تا ما-را-آن-زی-زی

ساگاز کاسلوگابوتا مارآنزیزی

راهزنانی بودند که در مقابله از کمینگاه‌های خود خارج می‌شدند

۴۶) گی-دیلی-دو-۱۳ ساگ ما-را-آن-سیگ-۳گ

گیدیلیدوئه ساگ مارانسیگه

نی تنهایی که برای تو سرش را تکان می‌داد

۴۷) آما-اوگو-زو ساگ ما-را-آن-سیگ-۳گ

آماگوزو ساگ مارانسیگه

مادرت بود، -زاینده‌ی تو- که برایت سر تکان می‌داد

(۴۸) گی-دیدلی-دو-۱۳ دِلی ما-را-آن-باد-دو

گیدیدلیدوئه دِلی مارُنبادو

آن جفت نی‌هایی که یکی‌اش را از تو گرفتند

(۴۹) گا-۱۲ او ۱-۳ دِلی ما-را-آن-باد-باد-دو

گائه او زانه دِلی مارُنبادو

من و تو بودیم که یکی‌اش را از دست خواهی داد

(۵۰) گیش-تیر-را گیش-آن نی-۲ ب ۳-ما-را-آن-زی-زی

تیرا گیشان بیبه مارُنزیری

درختان بلند جنگلی که ریشه‌هایشان در اطراف تو می‌روید

(۵۱) لو-۲-هول-گال-۱۲ ای-زی-آ ایم-مو-۱-ن-۲-داب-۳-ب

لوهوگاله ایزیا ایموندا به

مردان پلیدی بودند که تو را در حصارِی گرفته بودند

(۵۲) ن-مور-کو-۳-زو آ مو-دا-آن-د

آبی که بر [آتشدان ساخته شده از] قیر خالص تو فرو می‌ریخت

(۵۳) آماش ۱-۲سی-گا با-۱-د-۳گا-۲گا

آماش اسیگا بدگاگا

آغل خانه‌ای ساکت برای تو خواهد شد

(۵۴) دوش شکیر-کو-۳زو تون-۳بی ما-را-آن-باد-دو

شکیرکوزو تونبی مارانبادو

اینکه پوشش دبه‌ی شیر تمیزت از تو گرفته شده بود

(۵۵) لو-۲هول-گال-۱۲ لم-نو-آ-نا-کا-۲تی-شو شو-نا-با-۱-

نی-این-کو-۴کو۴

لوهولگاله شونا بنینکوکو

[یعنی که] مرد پلید آن را به دست خواهد گرفت

(۵۶) آن-زا-آم-کو ۳کیش-کاک-تا-لا-۲ آ گیش-کاک-تا-با-را-

آن-سی-ایگ با-را-شوب-بو-د

آنزامکو کاکتالا کاکتلا باران سیگ باراشو بوده

فنجان مقدس تو که از گلمیخی که بدان آویزان بود، کنده شده بود
(۵۷) دو-اوب-آما-اوگو-زا-تا ای-ما-کو-اوت با-را-

شوب-بو-د۳

دوباموگوزاتا باراشو بوده

تو بودی که از زانوهای مادری که تو را زاده بود، افتادی

(۵۸) گیش-ما-نو-زو او-۲گو مو-اون-دا-آن-ده۲

مانوزو اوگو موندانده

اینکه عصای چوپانی تو از برابرت ناپدید شد [بدان معناست که]

(۵۹) گال-لا-۲-تور-ا نی ای-ن-ار-شو بی-را-را-آم۳

گالاتورنی اینزشو بیرارام

عفریت [کوچک] بدان آتش خواهد زد

(۶۰) خنین-نینا مو شن تا-ا-گا-اودو-کا سیلا شو با-نی-

ایب-تی

نِینِیا تائِه گودوکا سیلاشو بانِیتی

عقابی که بره‌ای را از آغل گرفت

(۶۱) لو-۲هول-گال-۱۲ ل- سوای-ماه-آس ت-[زو-ما-را]-

آن-سیگ-۳گ

لوهولگاله تزوماران سیگه

مرد پلیدی بود که به گونه‌ات ضربه زد

(۶۲) سور-۲دو ۳موشن-۱ گی-دوب-با-آن-کا بورو شو با-

نی-ایب-تی

سوردونه گیدوبانکا بورو شو بانِیتی

شاهینی که گنجشکی را از حصار نین تو گرفت

(۶۳) گال-لا-۲گال-۱ گی-دوب-با-آن-تا آم-۳مو-۱-ر-۱۱۱-

۱۱۱

گالاگاله گیدوبانکا آمورنه

عفریت بزرگی بود که از حصار در برابرت برخاسته بود

۶۴ [دوگشا] کیر ای [-۳دور-] ۲دور [گا نو-اون-د] ۲ آن-

زا-آم ای-دور-۲ دور ۲خ دومو-زی نو-اون-تی آماش لیل-۲ لا ۲آم-۳دو ۲

شَکیر ایدور دور گا نونده آنزام ایدور دور دوموزی نونتی آماشش

لیلا آملو

اینکه دبه‌های شیر به پهلو افتاده بودند، شیری در آنها پر نشده

بود، فنجانها افتاده بودند، دوموزی مرده بود، و آغل در باد گم شده بود [بدان

معنا بود که]:

۶۵ شو-زو شو-دو-] ۱۳-با-۱-داب ای-]س-با-تو آ-۲زو

آ-۲-لا ۱۲-با-۱-لا ۱۲-او-۲کا-ما-کا

شوزو شودوا بداب آزو آلائه بلا

دستانت در دستبندهایی گرفتار خواهند شد، بازوانت در قید

بسته خواهد شد

۶۶ ماش-۲اوز-۳دا-زو سو-۶زا-گین-۳بی ساهار-را ما-

را-آن-گید-ا

ماشوزدازو سوزاگینی ساھارا مارانگیدہ

این کہ بزھای نر تو ریش های لاجوردینشان را برایت به خاک

می کشیدند [بدان معناست کہ]:

۶۷) سیگ-مو مار-اورو-۵گیم ل-لی-شو-ای-رو-اول

آن-نا ما-را-نیگین-ا

سیگمو ماروروگیم آنا مارانگینه

گیسوآنم برایت در آسمانها آشفته خواهد شد

۶۸) اودو-او-زو آ-گور-گور-را-بی کی ما-را-آب-هور-

هور-

اودوزو گورگورابی کی مارابهورهوره

این کہ فوج تو برایت زمین را با پاهای کلفتش می خراشید

[بدان معناست کہ]:

۶۹) شو-سی-مو گیش-بور. ۲گیش. توگ-۲گیم ل-تی-ایا ت

ما-را-آب-هور-هور-

شوسیمو گیشبور گیشتوگ کیم تمارا بهوره

من -مثل یک شانه- گونه‌هایم را برای خاطر تو با ناخن می‌خراشم

(۷۰) اینیم بی کا-کا-نا اوم-ما-دا-گا-]۲گا۲

اینیمی کاکانا اوماداگا

هنوز حرفهایش را تمام نکرده بود [که برادرش گفت]:

(۷۱) نین ۹-دو ۱۱-ا ۱۱-بی ۱-لی-ای نین ۹-دو ۱۱-ا]۱-بی۱

نین دودبی نین دودبی

خواهر، بر روی تپه برو، خواهر، بر روی تپه برو

(۷۲) نین ۹-دو ۱۱-ا ۱۱-ا-ز]و-د]۳

نین دودا ادازوده

خواهر، وقتی بر روی تپه رفتی

(۷۳) دو ۱۱-لو ۱۲-اولو-گیم لات-ل-ی-ایل] نام-ا-۱۱-ا]نام

دودا لولوگیم ناملاناام

مثل یک مرد اشراف‌زاده بالا نرو

(۷۴) شا-زا ۳بار-زا او-۳م[و-ن-۳هور]

شازا بارزا اومونهور

[ولی] پس از آنکه قلب و جگرت را [خراشیدی]

(۷۵) توگ-۳زا-هاش-۴زا او-۳م[و-ن-۳هور]

توگزاهاشزا اومونهور

پس از آنکه لباسها و پوششت را [خراشیدی]

(۷۶) نین ۹دو-۶دا ۱-۱۱بی

نین دودبی

خواهر، به بالای تپه برو

(۷۷) نین ۹دو-۶دا ۱-۱۱[ا-زو-د] ۳

نین دودا ادازوده

خواهر، وقتی به بالای تپه رفتی

(۷۸) دو-۶دا ایگی ایل-۲لا-]آب]

دودا ایگی ایلاب

چشمانت را برفراز

(۷۹) آم -۳ ما؟- آن- گیگ لپیش-ب[ال]- نام-لو-۲ او[لو-ک]-

[ن۴]

آمانگیگ لپیش بالناملو لوکنه

پلیدان، که منفور مردمان اند

(۸۰) گیش ما-۲ گور-۱۸ ای-۷د-۱- [کا]...

ماگوریداکا

در قایقهایی بر رودخانه [به سوی ما می آیند]

(۸۱) گیش-شو-کا شو آم-۳- [ی-این-دو] ۸

گیشوکا شو آمیندو

در دستانشان چوبهایی را برای بستن دستان [گرفته اند]

(۸۲) گیش-گو-۲ کا با-آن-پا [بور۳-۲-بور۲-بی لو ۲-نو-زو]

گیشگوکا بانبا بوربوربی لونوزو

از روی چوبهایی که برای در قید کردن گردن دارند شناخته
می‌شوند. [هیچکس نمی‌تواند] خود را از قید آن آزاد کند

(۸۳) آما-خِگِشتین-آن-نا-کِ ۴دو-۱۶دا با؟- [آن-ا-اِیگی]

[با-]آن-ا-ایل-۳- [...]

آماگشتیناناکه دودا بانه ایگی بانیل

آماگشتینانا بر تپه [رفت] و چشمانش را [برافراشت]

(۸۴) خِگِشتین-آن-نا-کِ ۴گو ۲اوم-ما-دا- [گید]۲

گشتیناناکه گو اوماداگید

گشتینانا گردن [کشید]

(۸۵) ما-لا-گا-نی خِگِشتین-دو-۳دو-۱۳ آد؟ [مو-نا-گار]

مالاگانی گشتیندودوئه آدموناگار

دوست دخترش -عمل آورنده‌ی شراب- [به او] پند داد:

(۸۶) گو۲- کش-۱د۲-گال-گال مو-اون-شی- [ر-۱۷ش زا-]

مو-اون-شی- [ر-۱۷ش]

گوکشداداگال موشیرش زائنه موشیرش

همه‌ی مردانی که گردن‌ها را در قید می‌گذارند حالا دارند به مقابله

با تو می‌آیند

(۸۷) آد-گار-را-ما-لا-مو-مو-شی-ر-۷-ر-ا-ش] [اش]

آدگارا مالامو موشیرش

[گشتینانا گفت: ای اندرزدهنده‌ام، دوست دختر من، آیا دارند

می‌آیند؟

(۸۸) گو-۲-کش-۱۵-۲-گا-۱۲-مو-نی-این-پ-ا-۱-د-۳] [د۳]

گوکشداداگائنه موشیرش پاده

[عمل آورنده‌ی شراب گفت: آری، من به تو کسانی که گردن را

در قید می‌گذارند نشان خواهم داد

(۸۹) شش-مو-گال-۵-لا-۲-زو-ایم-شی-ر-ا-۱۷-ش-ساگ-او-۲-آ

شوب-او] [۳]

ششمو گالازو ایمشیرش ساگ اوآشوبو

[گشتینانا گفت:]: برادرم، این عفریتهای تو هستند که دارند به مقابله

با تو می‌آیند [سرت را در علفها پنهان کن]

(۹۰) [خَدومو]-زی گال-لا۵-ز۲و ایم-شی-ر-۱۷ش ساگ

او-۱۲-شوب-او] ۳

دوموزی گالازو ایمشیرش ساگ او آشوبو

دوموزی، این عفریتهای تو هستند که دارند به مقابله با تو

می‌آیند. سرت را در علفها [پنهان کن]

(۹۱) نین-۹مو ساگ او-۱۲آ گا-آن-شوب کی-مو نا-آب-

پ[۱-۱۲د] ۳

نینمو ساگ او آگانشوب کیمو نابپاده

[دوموزی گفت:]: خواهرم، سرم را در میان علفها پنهان خواهم کرد.

محل مرا [به آنها] نشان نده

(۹۲) ساگ او-۲دی-۴دی-لا۴ گا-آن-پوب کی-مو نا-

آب-پا-۳۳د

ساگ اودی دیلا گائپوب کیمو ناپیاده

سرم را در میان علفها پنهان خواهم کرد. محل مرا [به آنها] نشان

نده

۹۳) ساگ او-۲گال-گال-لا-گا-آن-شوب کی-مو-نا-آب-

پا-۳د۳

ساگ اوگائگالا گائشوب کیمو ناپیاده

سرم را در میان گیاهان بزرگ پنهان خواهم کرد، جایم را به آنها

نشان نده

۹۴) ا-آ-را-لی-کا-گا-آن-شوب کی-مو-نا-آب-پا-۳د۳

آرالیکا گائشوب کیمو ناپیاده

خود را در خندقهای آرالی خواهم انداخت، جایم را به آنها

نشان نده

۹۵) او-۴کی-زو-آب-پا-۳د-۱۳-نا-آ-اور-زو-هو-مو-کو-۱۲

اوکیزو آب پادنا اورزو هو مو کوئه

[گشتینانا گفت: سگ تو مرا بدرد اگر [مجبور شوم] جاییت را

نشانشان دهم

۹۶) اور-گی ۱۶ اور-نام-سیپا-دا-زو

اورگی اونام سیپا دازو

سگ سیاه، سگ گله‌ی تو

۹۷) اور-گی ۱۷ اور-نام-ان-نا-زو اور-زو هو-مو-کو-۱۲

اورگی اورنامنازو اورزو هو موکوئه

سگ اصیل، سگ سروریات، باشد که مرا بدرد

۹۸) گ[شت] او؟ مو-اون-ری-گ؟ نا-با-کو-لی-زو ری-گا

گشتو مونریگه نابا کولیزو ریگا

به یاد آورد: (؟) به دوستان تو دستورهایی در این مورد داده بود

۹۹) [آشش-مو] کو-لی دو-۱۰ اسا

آششمو کولی دوسا

[آه، برادر من،] باشد که گرفتار نشوی

۱۰۰) _ _ - گیم نا- [آن- توکو- نام

گیم نانتوکونام

یک دوست یا یک رفیقِ مانند [دشمن]

۱۰۱) [_] -- [می- نی- این- کی] ن-×- کین ×- آ- تا

مینیکین کیناتا

پس از آنکه [عفریتهای] تو [به دنبال] گشتند

۱۰۲) _ - بی- آ اینیم ؟ [؟] او- ۳- مو- را- آب- دو- ۱۱

بیا اینیم او مورآبدو

(؟؟) وقتی که او در این مورد به تو گفت...

۱۰۳) کو- لی- مو ساگ او- ۲- آ گا- آن- شوب کی- مو نا-

آب- پا- ۳۳

کولیمو ساگ او آ گانشوب کیمو نایپاده

[دوموزی گفت:] دوست من، سرم را در میان علفها پنهان خواهم

کرد، جای مرا نشانسان نده

۱۰۴) ساگ او-۲ او-دی-۴دی-۴ لا ۲گا-آن-شوب کی-مو

نا-آب-پا-۳د۳

ساگ اودیدیا گائشوب کیمو ناپیاده

سرم را در میان گیاهان کوچک پنهان خواهم کرد، جایم را

نشانشان نده

۱۰۵) ساگ او-۲گال-گال-لا گا-آن-شوب کی-مو نا-

آب-پا-۳د۳

ساگ اوگالگالا گائشوب کیمو ناپیاده

سرم را در میان گیاهان بزرگ پنهان خواهم کرد، جایم را

نشانشان نده

۱۰۶) آ-آ-را-لی-کا گا-آن-شوب کی-مو نا-آب-پا-۳د۳

آرالیکا گائشوب کیمو ناپیاده

در میان خندقهای آرالی خواهم افتاد، جایم را نشانشان نده

(۱۰۷) او ۴کی-زو آب-پا-۳د-۱۳ان-نا-آ اور-زو هو-مو-

کو-۱۲-ان

اوکیزو آپیدنا اورزو هوموکون

[گشتینانا گفت: سگ تو مرا بدرد اگر [مجبور شوم] جایت را

نشانشان دهم

(۱۰۸) اور-گی ۶ اور-نام-سیپا-دا-زو

اورگی اونام سیپادازو

سگ سیاه، سگ گلہ ی تو

(۱۰۹) اور-گی ۷ اور-نام-ان-نا-زو اور-زو هو-مو-کو-۱۲ان

اورگی اورنامنازو اورزو هوموکون

سگ اصیل، سگ سروریات، باشد که مرا بدرد

(۱۱۰) لوگال-را لو ۲مو-<شی>-ر-۱۷ش-آم ۳لو-۲ه-۲ه-آ-

م-اش

لوگالرا لو موشیرشما لوههامش

آنان که به مقابله‌ی شاه آمدند، گروهی آمیخته از مردان بودند

(۱۱۱) او ۲-نو-زو-م-اش آ نو-زو-م-اش

او نوزومش نوزومش

که غذا را نمی‌شناسند، نوشیدنی را نمی‌شناسند

(۱۱۲) زی-دوب-دوب-با نو-کو-۲-م-اش

زیدوبدوبا نوکومش

آرد کوبیده را نمی‌خورند

(۱۱۳) آ-بال-بال-آ نو-نا-نا-۸-م-اش

آبالبالا نونانامش

آب لبریز شده را نمی‌نوشند

(۱۱۴) کاد-را نی-۳-دو-۱۰-گا شو نو-گید-۱۲-ای-م-اش

کادرا نیدوگا نوگیدیمش

هیچ پیشکش خوشایندی را نمی‌پذیرند

(۱۱۵) اور-۲-دم نی-۳-دو-۱۰-گ-اش ۲-نو-سی-گ-م-اش

اودَم نیدوگش نویگمش

از در آغوش کشیدن همسر لذت نمی‌برند

(۱۱۶) دو مو نی-۳ کو-۷ کو-۷ دا ن نو-سو-اوب-با-م-اش

دومو نیکو کودانه نوسوبامش

کودکان بسیار دوست داشتنی را نمی‌بوسند

(۱۱۷) سوم سارل نی-۳ شش-آم ۳ زو ۲ نو-گو-بو-م-اش

سوم نیام زو نوگو بومش

سیر تلخ را نجشیده‌اند

(۱۱۸) لو ۲ کو ۶ نو-کو-۲ م-اش لو ۲ گا-راس-سار نو-کو-

۲-م-اش

لوکو نوکومش لو گاراس نوکومش

آنها ماهی نمی‌خورند، گندنا (تره فرنگی) نمی‌خورند

(۱۱۹) لوگال-را دو مو-آداب کی-آ مین-آم ۳ مو-اون-شی-

۷-۵-اش

لوگالرا دومو آدابا مینام مونسیرش

دو پسر از آداب به مقابل با شاه شتافتند

(۱۲۰) گیش او-۲گیر آ-شو-رو-اوگ-گا گیش دالا ایگی. دو

(۱۳) هاب-۲با

او آشوروگا دالیگیدو آهابا

خار شترها در آبگیرهای خشک شده [روییده بودند]، خارها در

آبهای بویناک [وجود داشتند]

(۱۲۱) شونی گیش بانشور-را ام-نی ا-۲گال-لا

شونی بانشورا امنی اگالا

دستانش بر میز بود و زبانش در قصر

(۱۲۲) لوگال-را دومو-آکشاک کی مین-آم-۳مو-اون-شی-

ر۷ر-۵اش

لوگالرا دومو آکشاک مینام مونسیرش

دو پسر از آکشاک برای مقابله با شاه شتافتند

(۱۲۳) - نوم-گود؟-دا-گو-۲-با-لا-آ۲

نومگودا گوبالا

با... آویخته بر گردنهایشان

(۱۲۴) لوگال-را دومو-اونوکی-گا مین-آم ۳مو-اون-شی-

ر۷ر-اش

لوگالرا دومونوگا مینام مونشیرش

دو پسر از اوروک به مقابله با شاه شتافتند

(۱۲۵) گیش توکول-ساگ-کود-آ اور-۲را لا-آ۲

توکول ساگکودا اورالا

با چوبدست خرد کننده ی سر[ی که] به پشت کمرشان متصل بود

(۱۲۶) لوگال-را دومو-اوری-کی-ما مین-آم ۳مو-اون-

شی-ر۷ر-۱۶ش

لوگالرا دوموریم مینام مونشیرش

دو پسر از اور به مقابله با شاه شتافتند

۱۲۷) توگ-۲شن-نا کار-را گال-۲لا

توگشنا کارا گالا

که پارچه‌هایی دررخشان در بندرها داشتند

۱۲۸) لوگال-را دومو-می-بروکی مین-آم ۳مو-اون-شی-

۷ر-اش

لوگالرا دومومیبرو مینام مونشیرش

دو پسر از نیپور به مقابله با شاه شتافتند

۱۲۹) لو ۲لو-۲را ایم-۲ما-نی-ایب آماش-۱-۲تور-۳ش<

۳مو-اون->شی-۷ر-اش

لولورا ایمانیب آماشتورش مونشیرش

[در حالی که فریاد می‌زدند] گرد هم آید! به سوی آغل گوسفندان

و طویله‌ی گاوان آمدند

۱۳۰) خگشتین-آن-نا-کی ۴آماش-xتور-۳ش ۳مو-نی-این-

داب-۵ب-۲ن

گشتیناناکه آماشتور شه مونین دانه

آنها [در راه خود به] آغل و طویله، گشتینانا را گرفتند

(۱۳۱) ای ۱۷-با مو-اون-نا-با-ا-ن شو ن-و-اوم-ما-گید-۳د۲

ای آبا مونا بانسو نو ما گیده

آنها به او آبهای رودی را پیشنهاد کردند، او نپذیرفت

(۱۳۲) آ-شا ۳ش-با مو-اون-ن-آ-با-ا-ن شو [نو]-اوم-ما-

گ[ید]-د۲-۳

آشاشبا مونا بانه شو نو ما گیده

آنها به او غله‌های مزرعه‌ای را پیشنهاد کردند، او نپذیرفت

(۱۳۳) گال-لا-۲-تور-ر گال-لا-۲-گول-لا-را گو ۳مو-

او[ن-نا-د-۱۲]

گالاتوره گالا گولارا گو موناده

عفریت کوچک به عفریت بزرگ گفت،

(۱۳۴) گال-لا-۲-کو-۳زو گال-لا-۲-تی-لا

گالاکوزو گالاتیلا

عفریت خردمند، عفریت نشسته

(۱۳۵) گال-لا-۲[گال-ب] ی موروب-۴ب-۲تی-لا

گالاکالیی موروبه تیلا

و عفریت بزرگ، نشسته در بین آنها

(۱۳۶) کو-۳زو ؟[لا-آن-دا-ها-لام-ما-گیم

کوزو لانداهالاماگیم

شبیبه... نابود کردن...

(۱۳۷) _ _ _ _ ش ۳با-آن-گی-۱۶ما-گیم

شه بانگیماگیم

مثل... به جز یک... [آنها گفتند]:

(۱۳۸) نین ۹کی-شش ۳ام-۳مو-اون-پا-۳د-۱۳آ

(۱۳۹) او-۴اول؟-لا-۲تا آ-با-آ ایگی می-نی-این-دو-۱۸آ

نین کیشش آمونپادا. اولاتا آبا ایگی مینین دوآ

چه کسی از آغاز آفرینش دیده که خواهری مخفیگاه برادرش را

افشا کند؟

۱۴۰) گا-نام-ما-آن-ز-آن کولی-نی-ایر گا-آن-شی-

ر-آن-د-آن

گانامانزن کولینیر گانشیرندن

بیایید، بگذارید به سراغ دوستش برویم

۱۴۱) او-آن کولی-نی-ایر

اونه کولینیر

آن روز نزد دوستش

۱۴۲) ای ۷-با-مو-اون-نا-با-آن شو ۳-ما-گید-۲-د-

{آن}

ایابا مونابن ششو آماگیدن

آنها به او آبهای رودی را پیشنهاد کردند، او پذیرفت

۱۴۳) آ- شا ۳-ش با مو-اون-نا-با-ا-ن شو آم-۳-ما-گید-

۳۵۲

آشاشبا موناينه شو آماگیده

آنها به او غله‌های مزرعه‌ای را پیشنهاد کردند، او پذیرفت

۱۴۴) کو-لی-مو ساگ او-۲-آ ه-۲-ان- شوب کی-نی-با-

را-زو

کولیمو ساگ او آ هنشوب کینی بارازو

دوست من سرش را در میان علفها پنهان کرده است، اما من جای

او را نمی‌دانم

۱۴۵) دو-مو-زی-د ۳ ساگ او-۲-آ مو-نی-این-کین-کین-

ن نو-مو-اون-پا-]د۳[۳

دوموزیده ساگ او آ مونین کینکینه نومونپاده

آنها به دنبال سر دوموزی در میان علفها گشتند، اما او را نیافتند

۱۴۶) ساگ او-۲دی-۴دی-۴لا ۲-۲-۱۲-ان-شوب کی-نی

بارا-زو

ساگ اودیدیا هُنشوب کینی بارازو

او سرش را در میان گیاهان کوچک پنهان کرده است، اما من جای

او را نمی‌دانم

۱۴۷) ۲دومو-زی-د ۳ساگ او-۳دی-۴دی-۴لا ۲مو-نی-

این-کین-کین-ن نو-مو-اون-پا]-۳د[۳

دوموزیده ساگ اودیدیا مورنین کینکینه نومونپاده

آنها در میان گیاهان کوچک به دنبال سر دوموزی گشتند اما او

را نیافتند

۱۴۸) ساگ او-۲گال-گال-لا ه-۲-۱۲-ان-شوب کی-نی-با-

را-زو

سنگ اوگالگالا هُنشوب کینی بارازو

او سرش را در میان گیاهان بزرگ پنهان کرد اما من جایش را

نمی دانم

(۱۴۹) خدومو-زی-د ۳ ساگ او-۲ گال-گال-لا مو-نی-این-

کین-کین-ن [نو-مو-اون-پ]-آ-۳د۳

دوموزیده ساگ اوگالگالا مونین کینکینه نومونپاده

آنها به دنبال سر دوموزی در میان گیاهان بزرگ گشتند، اما او را

نیافتند

(۱۵۰) ا-آ-را-لی-کا ه-۲-ان-شوب کی-نی-با-را-زو

آرالیکا هُنشوب کینی بارازو

او در خندقهای آرالی فرو افتاده، ولی جایش را نمی دانم

(۱۵۱) خدومو-زی-د ۱۳-آ-را-لی-کا مو-نی-این-داب-ه۲-ن

دوموزیده آرالیکا مونین دابنه

آنها دوموزی را در خندقهای آرالی گرفتند

۱۵۲) دَومو-زی-د ۱۳ ایر ۱۲ ایم-ما-آن-پا ۳ سیگ-۷ سیگ

۱۷-۳-۲گا-۲گا

دوموزیده ایر ایمانپا سیگسیگ ایگاگا

دوموزی شروع به گریه کرد و رنگش بسیار پرید

۱۵۳) اورو-آ نین-۹ مو-اون-تی-ل-ان-کو-لی-مو-مو-

اون-اوگ-۵-گ-ان

اوروا نینمو موتیلین کولیمو مونوگن

شهر، خواهرم جانم را نجات داد، اما دوست باعث مرگم شد

۱۵۴) دومو نین-۱۹ سیلا-۱-ه-۱۲-ان-گوب لو ۲-ه-۲-سو-

اوب-ب-۲

دومونینه سیلائه هنگوب لونه هسویه

بگذار خواهرم کودکی را در خیابان رها کند، بگذار بوسیده شود!

۱۵۵) دومو کو-لی سیلا-آ-ه-۱۲-ان-گوب لو ۲-نا-آن-

سو-اوب-ب-۲

دومو کولیسسیلا هنگوب لونه نانسوبه

بگذار دوستم کودکی را در خیابان رها کند، بگذار که بوسیده نشود

(۱۵۶) لو ۲ با-آن-نیگین-ن-اش-آ-نیگین ۲ با-نی-این-دو-

۱۸ اوش

لو بانینگینش آنیگین بانیندوش

مردان او را محاصره کردند و گذاشتند که آب ساکن جاری شود

(۱۵۷) گو-مو-اون-نا-سور-رو-ن سا مو-اون-نا-کش-۲-آن-ن]

گو مونسورونه ساموناکشدانه

آنها طنابی را به دورش پیچاندند، آنها توری را برایش بستند

(۱۵۸) گو-زی-ایپ-پا-توم مو-اون-نا-سور-رو-ن

گوزیپاتوم مونسورونه

آنها طناب زیتوم را به سویس تکان دادند

(۱۵۹) گیش-ما-نو مو-اون-نا-هور-رو-ن

مانو موناهورونه

آنها عصاهایی را برایش بریدند

(۱۶۰) لو-۱۲ ایگی-نا-کِ ۴ نی ۳ و-اون-را-را

لیگیناکه نی وونرارا

مردی که در مقابلش بود به سویش چیزهایی را انداخت

(۱۶۱) لو-۲ وگو-نا-کِ ۴ دیش-کوش-۳ گی و-اون-بور-]۳[ر

لوگوناکه دیشکوشگی وونبوره

مردی که پشت سرش بود...

(۱۶۲) شو-نی شو-دو-۳ آ با-۱-داب-۵ ب-۲

شونی شودوا بدابه

دستانش در دستبندها گرفتار شد

(۱۶۳) آ-۲ نی آ-۲-لا-۲ آ با-۱-لا-۱۲

آنی آلا بلانه

بازوانش در قید افتاد

(۱۶۴) گوروش-۱ خ او تو-را آن-ش ۳ شو-نی با-نی-این-زی

گوروشه اوتورا آئشه شونی بانینزی

مرد [دوموزی] دستش را به سوی آسمان، برای اوتو بلند کرد

(۱۶۵) خ اوتو مو-او-۴رو-۶مو-م-ان-گا-۱۲-مو-اوس-۲سا-

ز[و-م-ان]

اوتو مورومون گانه موسازومن

ای اوتو، تو برادرخوانده‌ی من هستی، من شوهر خواهر تو هستم

(۱۶۶) ا-۲آن-نا-ش-۱۳-و-۲گور-۳رو-م-ان]

آناشه اوگورومن

من آن کسی هستم که برای اینانا غذا می‌برم

(۱۶۷) اونوکی-ش-۳نی-۳مو-اوس-۲سا-۲آک-ما-ان-ان

اونوشه نیموساگمانن

من آن کسی هستم که هدایای عروسی را به اوروک آورد

(۱۶۸) نون دوم-کو-۳گ-ن-سو-اوب-با-م-ان]

دومکوگنه سوبامن

من آن کسی هستم که لبهای مقدس را می‌بوسم

(۱۶۹) دو-۱۰-کو-۳-گا دو-۱۰-خ اینانا-کا-ا-ن-دی دو-۱۱-گ[آ-]

[ان-]

دو کوگا دو اینانا کا اندی دو گن

من آن کسی هستم که بر زانوان مقدسی می‌رقصم. بر زانوان اینانا

(۱۷۰) شو-مو شو-ماش-دا ۱۳-او-۳-مو-ا-ن-۲-سی[۳]

شومو شوماشدا / اومونسی

وقتی دستان مرا به دستان غزال تبدیل کنی

(۱۷۱) گیری-۳-مو گیری-۳-ماش-دا ۱۳-او-۳-مو-ا-ن-۲-سی[۳]

گیریمو گیریماشدا / اومونسی

وقتی پاهای مرا به پاهای غزال تبدیل کنی

(۱۷۲) [گال-۵-لا-۲-گال-۵-لا-۲-مو گا-با-دا-آن-ز-ار

گالا گالامو گابادانزر

بگذار از عفریت‌هایم بگریزم

۱۷۳) کو-گیش بی (نا)-ر-اش-دیل-دا-ر-[اش]-زی-مو-گا-

با-شی-توم ۲

کوینارش دیلدارش زیمو گاباشیتوم

بگذار جان را [با فرار به] کو-بیرش-دیلدارش نجات دهم

۱۷۴) خاوتو آ-ایگی-نا شو با-شی-این-تی

اوتو ایگینا شو باشیتی

اوتو اشکهایش را دریافت

۱۷۵) لو-۲ آرهوش-آ-گیم آرهوش ب [آ-نی-این-آک]

لارهوشاگیم آرهوش بانیناک

مانند یک انسان بخشنده بر او رحم کرد

۱۷۶) شو-نی شو-ماش-دا ۱۳-او-۳ مو-نی-این-سی ۳

شونی شو ماشدا اومونینسی

وقتی که دستانش را به دستان غزال تبدیل کرد

۱۷۷) گیری-۳ نی گیری-۳ ماش-دا ۱۳-او-۳ مو-نی-این-سی ۳

گیرینی گیریماشدا او مونیسی

وقتی که پاهایش را به پاهای غزال تبدیل کرد

(۱۷۸) گال-۵-۲-گال-۵-۱۲-ن-با-دا-آن-ز-۱۲-ار

گالاگالن بادانزر

او از همه‌ی عفریتها گریخت

(۱۷۹) کو-گیش-بی-ر-اش-دیل-دا-ر-اش-زی-نی-با-شی-

این-توم ۲

کوبینارش دیلدارش زینی گاباشیتتوم

و جان خود را [با فرار به] کو-بیرش-دیلدارش نجات داد

(۱۸۰) گال-۵-۲-ن-مو-نی-ای-ن-کین-کین-ن-نو-مو-

[اون-پا-۳-د۳]

گالاننه موبین کینکینه نومونپاده

عفریتها به دنبالش گشتند اما او را نیافتند

(۱۸۱) گا-۲ نام-ما-آن-ز-۲ ان کو-گیش-بی-ر-اش] گا-آن-

شی-ر-۷-د-۵-۱۳

گانامانزن کوپیرش گانشیردن

بیایید، بیایید به کو-پیرش-دیلدارش برویم

(۱۸۲) خدومو-زی کو-گیش-بی-ر-اش مو-نی-این-داب-ب-۲ ن

دوموزی کوپیرش مومین دابن

آنها دوموزی را در کو-پیرش-دیلدارش گرفتند

(۱۸۳) لو ۲ با-آن-نیگین-ن-اش آ-نیگین با-نی-این-دو-

۸اوش

لو بانینگینش آنیگین بانین دوش

مردان او را محاصره کردند و گذاشتند تا آب ساکن جاری شود

(۱۸۴) گو مو-اون-نا-سور-رون سا مو-اون-نا-شر-۳-ن

گو مونسورونه سا موناشرن

آنها طنابی را به دورش پیچاندند، آنها توری را برایش بستند

۱۸۵) گو-زی-ایپ-پا-توم مو-اون-نا-سور-رو-ن

گوزیپاتوم مونا سورو نه

آنها طناب زیتوم را به سویس تکان دادند

۱۸۶) گیش-ما-نو مو-اون-نا-هور-رو-ن

مانو مونا هورونه

آنها عصاهایی را برایش بریدند

۱۸۷) لو-۲-یگی-نا-ک ۳-مو-اون-را-را

لیگیناکه نیمونرارا

مردی که در مقابلش بود به سویس چیزهایی را انداخت

۱۸۸) لو-۲-م[ور-گو-ن-آ-ک ۴-دیش-کوش-۳-گیم مو-اون-

بور-۲-ر

لومورگوناکه دیشکوشگیم مونبوره

مردی که پشت سرش بود...

۱۸۹) شو-نی شو-دو-۳-آ با-۱-داب-۵-ب-۲

شونی شودوا بدابه

دستانش در دستبندها گرفتار شد

۱۹۰ (آ-۲نی آ-۲-لا-۱ با-۱-لا-۱۲)

آنی آلا بلائه

بازوانش در قید افتاد

۱۹۱ (گوروش-۱ ح او تو-را آن-ش-۳ شو-نی با-نی-این-زی)

گوروشه او تورا آئشه شونی بانینزی

مرد [دوموزی] دستش را به سوی آسمان، برای او تو بلند کرد

۱۹۲ (خ او تو مو-او-۴ رو-۶ مو-م-ان-گا-۱۲ مو-اوس-۲ سا-)

۲زو-م-ان

او تو مورومومین گائنه موسازومین

ای او تو، تو برادر خوانده‌ی من هستی، من شوهر خواهر تو هستم

۱۹۳ (۱-آ-۳ آن-نا-ش او-۲ گور-۳ رو-م-ان)

آناشه او گورومین

من آن کسی هستم که برای اینانا غذا می‌برم

(۱۹۴) اونو کی ش ۳-انی ۳-مو-اوس ۲-سا-۲-آک-آ-م-ان

اونوشه نیموسا گمانن

من آن کسی هستم که هدایای عروسی را به اوروک آورد

(۱۹۵) نون دوم-کو-۳-گ ن سو-اوب-با-م-ان

دومکوگنه سوبامن

من آن کسی هستم که لبهای مقدس را می‌بوسم

(۱۹۶) دو-۱۰-کو-۳-گ دو-۱۰-خ ای نا-نا-ک ۴-ان-دی دو-

۱۱-گا-م-ان

دوکوگه دو اینانا کا اندی دوگامن

من آن کسی هستم که بر زانوان مقدسی می‌رقصم. بر زانوان اینانا

(۱۹۷) شو-مو شو-ماش-دا ۳-او-۳-مو-ان-۲-سی-۳

شومو شوماشدا/ اومونسی

وقتی دستان مرا به دستان غزال تبدیل کنی

۱۹۸) گیری-۳مو گیری-۳ماش-دا ۳او-۳مو-ا-ن-]۲سی[۳

گیریمو گیریماشدا/ اومونسی

وقتی پاهای مرا به پاهای غزال تبدیل کنی

۱۹۹) ۱-۲اوم-ما-خ-ب-لی-لی-ش ۳زی-مو-گا-با-شی-این-توم ۲

اوما بلیلیشه زیمو گاباشینتوم

بگذار جان را [با فرار به] خانه‌ی بیلیلی پیر نجات دهم

۲۰۰) خ اوتو آ-ایگی-نا شو با-شی-این-تی

اوتو ایگیناشو باشینتی

اوتو اشکهایش را دریافت

۲۰۱) شو-نی شو-ماش-دا ۳او-۳مو-نی-این-سی ۳

شونی شو ماشدا/ اومونینسی

وقتی که دستانش را به دستان غزال تبدیل کرد

۲۰۲) گیری-۳نی گیری-۳ماش-دا ۳او-۳مو-نی-این-سی ۳

گیرینی گیریماشدا/ اومونینسی

وقتی که پاهایش را به پاهای غزال تبدیل کرد

(۲۰۳) [گال-لا-۲ گال-لا-۱۲-ن ايم-ما-دا-آن-ز-ار]

گالاگالن ایما دآنزر

او از همه‌ی عفریتها گریخت

(۲۰۴) ۱-۲ اوم-ما-ب-لی-لی-ش ۳-زی-نی با-شی-این-توم ۲

اوما بلیلیشه زینی باشیتتوم

و جان خود را [با فرار به] خانه‌ی بلیلی پیر نجات داد

(۲۰۵) ۱-۲ اوم-ما-خ-ب-لی-لی-ش ۳-با-آن-نا-ت

اوما بلیلیشه باناته

او به خانه‌ی بلیلی پیر نزدیک شد

(۲۰۶) اوم-ما لو ۲-نوم-ان دام-دینگیر-را-م-ان

اوما لونومن دامدینگیرامن

پیروزن، من یک انسان نیستم، من شوهر یک ایزدبانو هستم

(۲۰۷) آ اوب-تا-آن-بال-بال آ توکوم-بی-گا-ناگ

اوبتانبالابالا توکومبی گاناگ

لطفا وقتی آب را [در فنجان] پر کردی کردی، بگذار من هم بنوشم

۲۰۸) زی ۳ اوب-تا-آن-دوب-دوب زی ۳ توکوم-بی گا-کو ۲

زی اوبتاندوبدوب زی توکومبی گاکو

وقتی آرد را خمیر کردی، بگذار من هم بخورم

۲۰۹) آ اوب-تا-آن-بال زی ۳ اوب-تا-آن-دوب شا-۳ بی-آ

با-آن-توش

اوبتانبالزی اوبتاندوب شابیا باتتوش

وقتی او آب را [در فنجان] پر کرد، وقتی آرد را خمیر کرد، او

در داخل [خانه اش] نشسته بود.

۲۱۰) اوم-ما-۱-تا-۲ با-۱-را-۳۱

اوما اتا بارائه

پیروزن خانه را ترک کرد

۲۱۱) اوم-ما-۱-تا-۲ تا-۱-۳-دانی

اوما اتا ادانی

وقتی عفریتها دیدند که

(۲۱۲) گال-۵-لا-۱۲-ن ایگی بانی-این-دو-۸-اوش-آم-۳

گالنه ایگی بانیندوشام

پیرزن خانه‌اش را ترک می‌کند

(۲۱۳) توکوم-بی او-۴-دا اوم-ما کی-خ دومو-زی-تی-لا نو-

اوب-زو

توکومبی اودا اوما کیدوموزی تیلانوبزو

اگر در آن زمان پیرزن نمی‌دانست دوموزی کجاست

(۲۱۴) ایگی-نی-۲-ت آ-نا-بار-بار-۱

ایگینیتنه آنا بار باره

چه وحشتناک می‌بایست به نظر برسد!

(۲۱۵) گو-۳-نی-۲-ت آ-نا-د-د-۱۲-د-۱۲

گونیتیه آناده

چه وحشتناک می‌بایست فریاد بکشد

۲۱۶) گا-۲ نام-ما-آن-ز-۲ان-۱-۲اوم-ما-خ-ب-لی-لی-ش

گا-آن-شی-ر-۷د-ان

گانامانزن اوما بلبلیشه گانشیردن

بیایید، بیایید به خانه‌ی بلیلی پیر برویم

۲۱۷) ځدمو-زی-د-۱۳-۲اوم-ما-خ-ب-لی-لی-ش-۳مو-اون-

این-داب-۵ب-۲ن

دوموزیده اوما بلبلیشه مونیند/بته

آنها دوموزی را در خانه‌ی بلیلی گرفتند

۲۱۸) لو ۲ با-آن-زیگ[ین-ن]-اش-آ-نیگین با-نی-این-دو-

اوش

لو بانینگینش آنیگین بانین دوش

مردان او را محاصره کردند و گذاشتند تا آب ساکن جاری شود

۲۱۹) گو مو-نا-آب-[سور-رو-ن سا] مو-اون-نا-کش-۲د-ان-ن

گو مونا بسورونه سا مونا کشدانه

آنها طنابی را به دورش پیچاندند، آنها توری را برایش بستند

(۲۲۰) گو-ز[ی-ایپ]-پا-ت[وم مو-اون-نا]-سور-[رو-ن]

گوزیپاتوم مونا سورونه

آنها طناب زیتوم را به سویس تکان دادند

(۲۲۱) [گیش-ما-نو] مو-نا-آن-هور-رو-ن

مانو مونا نهورونه

آنها عصاهایی را برایش بریدند

(۲۲۲) ل[و-۲-یگی-ن-ا]-کِ عنی ۳م[و-اون-را-را]

لیگیناکه نی مونرا

مردی که درمقابلش بود به سویس چیزهایی را انداخت

(۲۲۳) ل[و-۲-مورگو-نا-کِ ۴دیش-کوش-۳گیم مو-اون-

بو]ر-۲

لومورگوناکه دیشکوشگیم مونورره

مردی که پشت سرش بود...

۲۲۴) شو- [نی شو- دو- آ۳- با-] ا- داب- ۲ب-

شوونی شودوآ بدابه

دستانش در دستبندها گرفتار شد

۲۲۵) آ- [۲نی آ- لا۲- آ۲- با- ا- لا-] ۱۲-

آنی آلا بلائه

بازوانش در قید افتاد

۲۲۶) گورو[ش-ا] ح او تو- را آن- ش^۳ شو- نی با- نی- این- زی

گوروشه اوتورا آنشه شوونی بانینزی

مرد [دوموزی] دستش را به سوی آسمان، برای اوتو بلند کرد

۲۲۷) خ او تو مو- او- ۴ر- و- ۶م- [و- م-] ا- ن گا- ۱۲ مو- او- س-

۲سا- ۲زو- م- ان

اوتو مورومومین گائنه موسازومین

ای اوتو، تو برادرخوانده‌ی من هستی، من شوهر خواهر تو هستم

۲۲۸) ا-آن-نا-ش] او-۲-گور-۳ر[و-م-ان

آناشه اوگورومین

من آن کسی هستم که برای اینانا غذا می‌برم

۲۲۹) اونوکی-ش ۳-نی-۳م[و-اوس-۲س[ا-۲آکا-م-ان

اونوشه نیموساگمانین

من آن کسی هستم که هدایای عروسی را به اوروک آورد

۲۳۰) نون دوم-کو-۳گ ن [سو-اوب-ب[ا-م-ان

دومکوگنه سوبامین

من آن کسی هستم که لبهای مقدس را می‌بوسم

۲۳۱) دو-۱۰کو-۳گ دو-۱۰خ اینانا-نا-ک [ا-ن-دی دو-

۱۱گا-م-ان

دوکوگه دو ایناناکا اندی دوگامین

من آن کسی هستم که بر زانوان مقدسی می‌رقصم. بر زانوان اینانا

۲۳۲) شو-نی شو-ماش-دا [ا-و-۳مو-ا-ن-۲سی ۳

شومو شوماشدا / اومونسی

وقتی دستان مرا به دستان غزال تبدیل کنی

۲۳۳ (گیری-۳مو گیری-۳ماش-دا ۱۳-او-۳مو-ا-ن-۲سی-۳

گیریمو گیریماشدا / اومونسی

وقتی پاهای مرا به پاهای غزال تبدیل کنی

۲۳۴ (آما[ش-ک] و ۱۳آماش-نین-۹گا-۲ش ۳زی-م-گا-با-

شی-ا-ین-توم ۲

آماشکو آماشنین گاشه زیم گاباشیتوم

بگذار زندگی ام را [با گریختن به] آغل مقدس گوسفندان، آغل

گوسفندان خواهرم، نجات دهم

۲۳۵ (خاوتو آ-ایگی-نا شو با-شی-نی-این-تی

اوتو ایگینا شو باشیتی

اوتو اشکهایش را دریافت

۲۳۶ (شون-نی شو-ماش-دا ۱۳-او-۳مو-نی-این-سی-۳

شونی شوماشدا اومونینسی

وقتی که دستانش را به دستان غزال تبدیل کرد

۲۳۷) گیری-۳نی گیری-۳ماش-۱ا-۳مو-نی-این-سی-۳

گیرینی گیریماشدا اومونینسی

وقتی که پاهایش را به پاهای غزال تبدیل کرد

۲۳۸) آماش-کو ۲آماش-نین-۹نا-ش ۳زی-نی باشی-این-توم-۳

آماشکو آماشنیاشه زینی باشیتوم

زندگی اش را [با گریختن به] آغل مقدس گوسفندان، آغل

گوسفندان خواهرش، نجات داد

۲۳۹) آماش-کو ۳آماش-نین-۹نا-ش ۳با-آن-نا-ت

آماشکو آماشنیاشه باناته

او به آغل گوسفندان، آغل گوسفندان خواهرش نزدیک شد

۲۴۰) خ گشتین-آن-نا-ک ۴گو ۲آن-ک ۱با-ت گو ۳کی-

ش ۳با-ت

گشتیناناکه گو آنه باتگو کیشه باته

گشتینانا به سوی آسمان فریاد بر آورد، بر زمین فریاد زد

(۲۴۱) گو ۳شو-نیگین-۲بی آن-اور-۲را توگ-۲گیم-ای-

ایم-دول گادا-گیم ای-ایم-بور۲

گو شونیگین بی آنورا توگیمیمدول گاداگیم ایمبور

فریاد (او) افق را مانند پارچه کاملاً پر کرد و مانند کتانی گسترده

شد

(۲۴۲) ایگی مو-اون-نا-هور کیری ۴مو-اون-نا-هور

ایگی موناهور کیری موناهور

او چشمانش را خراشید، چهره‌اش را خراشید

(۲۴۳) گشتو ۲کی-او-۶دی مو-اون-نا-هور

گشتو کودی موناهور

او گوشه‌هایش را خراشید، آن جای آشکار را

(۲۴۴) کی-لو-۲دا نو-دی-هاش-۴گال مو-اون-نا-هور]

کیلودا نودیهاشگال موناهور

او باسنش را خراشید، آن جای پنهان را

(۲۴۵) شش-مو سیلا-آ گا...-]

ششمو سیلاگا

برادرم، من [برای تو] در خیابانها [خواهم گشت]

(۲۴۶) توکوم-بی خ[گش] تین-آن-نا-ک-ک[ی-خ دومو-

زی]-تی-لا نو-او[ب-زو]

توکومبی گشتیناناکه کی دوموزی تیلا نوزو

اگر گشتینانا نمی دانست دوموزی کجاست

(۲۴۷) ایگی-نی-۲ ت آ-نا-بار-بار-ر-ا[ن {

ایگینیه آناباربارن

چقدر وحشتناک به نظر می رسید

(۲۴۸) گو-۳-تی-۲ ت [آ-نا-د-د-۲-۱۲

گونیه آناده

چه وحشتناک فریاد می کشید

(۲۴۹) گا-۲ نام-ما-آن-ز-۱۲ ان آماش-تور-۳ش [۳ گا-با]-

شی-گین

گانامانزن آماشتورش گاباشیگین

[عفریت گفت:] بیایید، بیایید به آغل گوسفندان و طویله برویم

(۲۵۰) گال-[۵-لا]-۲دیش آماش-تور-۳ش ۳کو-۴را-نی

گلادیش آماشتورشه کورانی

وقتی اولین عفریت به آغل گوسفندان و طویله وارد شد

(۲۵۱) گیش کاک-گا-را ایزی ب[ا-نی]-این-را

کاگارا ایزیباینیرا

به کلون در آتش زد

(۲۵۲) مینا-کام-ما آماش-تور-۳ش ۳کو-۴را-نی

ماناکاما آماشتورشه کورانی

وقتی دومی به آغل گوسفندان و طویله وارد شد

۲۵۳) گیش-ما-نو ایزی با-نی-این-را

مانو ایزی بانینرا

بر عصای چوپانی آتش زد

۲۵۴) اشا-۲-کام-ما آماش-تور-۳-ش [۳-کو-۴-را]-نی

اشاکاما آماشتورُشه کورانی

وقتی سومی به آغل گوسفدان و طویله وارد شد

۲۵۵) دوگ شاکیر-۳-کو-۳-گا-آ تون-۳-ب [ی با-را-باد-دو]

شاکیرکوگا تونبی بارابادو

پوشش دبه‌های شیر خالص را کنار زد

۲۵۶) لیمو-کام-ما آماش-تور-۳-ش [۳-و-۴-را-نی]

لیموکاما آماشتورُشه کورانی

وقتی که چهارمی به آغل گوسفدان و طویله وارد شد

۲۵۷) آن-زا-آم گیش-کاک-تا-لا-۲-آ گیش-کاک-تا [با-را-سی-ایگ]

آنزام کاکتالا کاکتا باراسیگ

فنجان را از گلمیخی که بر آن آویزان بود، به زیر انداخت

(۲۵۸) ای۲-کام-ما آماش-تور-ش ۳-کو-۴ر[ا-نی]

ایاکاما آماشتور شه کورانی

وقتی پنجمی به آغل گوسفدان و طویله وارد شد

(۲۵۹) دوگ شاکیر ای۳-دور۳-دور۲ گگا نو-او-د۲

شاکیر ایدوردور گانوده

دبه‌های شیر [به پهلو] افتاده بودند، شیری در آنها پر نشده بود،

(۲۶۰) [آن-زا-آم ای-۳-دور۲-دور۲ خ دومو-زی نو-او-تی

[آما]ش لیل-لا ۲ آل-دو ۳

آنزام ایدوردور دوموزی نوتی آماش لیلات آلدو

فنجانها [به پهلو] افتاده بودند، دوموزی مرده بود

(۲۶۱) [خ دومو]-زی-اوگ-گا شیر-۳کال-ک[ال-آم]۳

دوموزی اوگا شیرکالکالام

آغل گوسفندان در باد فرو رفته بودند [چون] دوموزی مرده بود

[این یک] آواز کال-کال بود

شرحی بر رؤیای دوموزی

چکیده‌ی عناصر معنایی

عناصر معنایی اصلی به کار گرفته شده در این متن، عبارتند از :

اسامی خاص: شهرها (نیپور، اوروک، آرالی، آداب، آکشاک، کوبیرش

دیدار(ش)، افراد (بیلیلی پیر، اوتو، اینانا، دوموزی، گشتینانا).

اسامی خودِ شاوندی: مادر، دختر، برادر، دوقلو، دو ست، هم‌سر، کودک،

پسر، شوهر، برادر خوانده، شوهر خواهر.

اسامی جانوران: خرچنگ، غوک، گوسفند، عقاب، بره، شاهین، گنجشک،

بز، نر، ماهی، قوچ، سگ، گاو، غزال .

اسامی گیاهان: علفهای هرزه، نی، درخت، علف، گیاهان بزرگ، خار شتر،

کتان.

صفت‌ها: ماهر، ساخته شده از قیر خالص، خرد کننده‌ی سر، درخشان، آشکار، پنهان، بخشنده، خردمند، نشسته، لاجوردین، مقدس، خشک، بویناک، آویخته، ناخوشایند، وحشتناک.

اسامی نقشه‌های اجتماعی: شاه، راهزن، مرد پلید، عفریت، مرد اشرافزاده، عمل آورنده‌ی شراب، پیرزن، ایزدبانو.

اسامی اعضای بدن: قلب، اشک، ریش، گونه، دست، بازو، گیسو، گردن، سر، چهره، چشم، گوش، باسن، لب، زانو، پا.

اسامی پدیده‌های طبیعی: دشت، خندق، مرداب، جنگل، آب، باد، تپه، رودخانه، آبگیر، مزرعه، افق، آسمان.

افعال: فریاد زدن، مویه کردن، خواستن، زادن، آگاه کردن، گریه کردن، استراحت کردن، خوابیدن، رویا دیدن، لرزیدن، ترسیدن، مالیدن چشمان، آوردن، نوشتن، در میان گذاشتن، چیده شدن، روئیدن، سر تکان دادن، کنده شدن، ناپدید شدن، به خاک کشیدن، گرفتن، خراشیدن، گم شدن، مردن، پاسخ دادن، به پهلو افتادن، روشن بودن، خارج شدن، از ریشه در آوردن،

لبریز شدن، به دست گرفتن، آتش زدن، ضربه زدن، برخاستن، گرفتار شدن، آشفته شدن، بالا رفتن، چشم برافراختن، پند دادن، نشان دادن، پنهان کردن، انداختن، دریدن، دستور دادن، گرفتار شدن، دنبال کسی گشتن، برای مقابله آمدن، شناختن، پیشنهاد کردن، خوردن، نوشیدن، پذیرفتن، پیشکش در آغوش، کشیدن، بوسیدن، گرد هم آمدن، نپذیرفتن، گفتن، نابود کردن، پریدن، رنگ، گریه کردن، جان را نجات دادن، محاصره کردن، بستن، طناب پیچیدن، دریافتن، رحم کردن، به نظر رسیدن، گریختن، رقصیدن، تبدیل کردن، خمیر کردن، آرد، ترک کردن، آتش زدن، کنار زدن، جاری شدن، بریدن، انداختن، دست بالا کردن (دعا کردن).

اسامی چیزها و جاها: عصا، نان، لوح، فنجان، گلمیخ، حصارِ نئین، آغل، دبه‌ی شیر، شیر، دستبند، قید، شانهِ، لباس، قایق، چوب برای بستن دست، غذا، نوشیدنی، آرد کوبیده، چوبدست، پارچه، بندر، غله، مخفیگاه، خیابان، تور، کلون در، تور، هدایای عروسی، کمینگاه، پناهگاه، معنای واژگان، خواب، طناب (زیپوم).

چکیده‌ی روابط معنایی

ساخت داستان: کل متن، داستانی ساده و آشنا را تصویر می‌کند. خدایی به نام دوموزی به دنبال دیدن رویایی هشدار دهنده، مورد هجوم دشمنانش قرار می‌گیرد، در اثر خیانت دو ستش چندین بار گرفتار می‌شود و به کمک خویشاوندش (اوتو خدای خورشید) چندین بار موفق به فرار می‌شود، اما در نهایت به دست تعقیب کنندگانش کشته می‌شود و رویایی که دیده بود به واقعیت می‌پیوندد.

شخصیتهای داستان، به دو قطب دوست و دشمن تقسیم می‌شوند. دوستان عبارتند از گشتینانا (خواهر دوموزی)، اوتو (شوهرخواهرش) و مادرش. دشمنان «مردان پلید» نامیده شده‌اند و ناشناس هستند. اما یکی از دوستان دوموزی هم با ایشان همدست است. در ضمن گروهی از اشخاص

بی‌طرف (مانند پیرزن و عمل آورنده‌ی شراب) نیز در میانه‌ی این طیف حضور دارند.

داستان از دو بخش تشکیل یافته است. بخش نخست شرح رویای دوموزی و تعبیری است که خواهرش گشتینانا از آن به دست می‌دهد، و بخش دوم ماجرای تعبیر شدن این رویاست. بخش عمده‌ی گزاره‌ها به شکلی دقیق در هر دو بخش تکرار شده‌اند و شاید به ضرورت شعری تصویری بازتابنده و انعکاسی را از کل متن به دست می‌دهند.

این متن، اگر کهنترین نباشد، یکی از کهن‌ترین متون شعری موجود در خزانه‌ی فرهنگ انسانی است. با این وجود، با یک نگاه ساده به محتوای آن، می‌توان منشها و مفاهیمی را در آن بازیافت که هنوز رایج هستند. عناصر معنایی و ساختار روایی موجود در این شعر، با آنچه که هم اکنون در بسیاری از سنن و اساطیر مشهور وجود دارند، شباهتی خیره کننده دارد.

خدای شهید شونده، که بنابر تقدیری گریزناپذیر به دست موجوداتی پلید کشته می‌شود، الگویی است که می‌توان ردپایش را در خدایان

شهید فرهنگهای گوناگون - از اوزیریس گرفته تا سیاوش و مسیح - بازیافت. همچنین رویارویی دو نیروی حمایتگر و تهدید کننده و به هم خوردن توازن میان این دو به وسیله‌ی دخالت دوستی خیانتکار، الگوی فراگیر دیگری است که در رویای دوموزی هم دیده می‌شود. در برابر مردان پلید و گشتینانا و دوست خیانتکار این شعر، گرسیوز و افراسیاب و پیران را در اسطوره‌ی سیاوش، و قیافا، پیلاتس و یهودا را در اسطوره‌ی مسیح می‌بینیم.

مهمترین تفاوت دوموزی با این خدایان شهید شونده، این است که مرگ دوموزی به ظاهر بازگشت‌ناپذیر است و نشانه‌ای از رستاخیز او در متن دیده نمی‌شود. این در حالی است که اشکال پیچیده‌تر و جدیدتر اسطوره‌ی خدای شهید شونده، با امید و باور به بازآیش خدای شهید شده همراه شده‌اند. همچنین اعتقاد به بازخرید گناهان مردمان که محتوای اخلاقی و ورجاوند بسیاری از اساطیر خدای شهید است نیز در این شکل اولیه غایب است.

اما آنچه که رویای دوموزی را از دید ما مهم جلوه می‌دهد، اشاره به چند عنصر معنایی عمده است، که فکر می‌کنم نقشی محوری را در این داستان بازی می‌کنند و می‌توانند دست‌مایه‌ی گمانه‌زنی‌هایی روان‌شناسانه قرار گیرند.

برجسته‌ترین عنصر از این دست، به گمان من مفهوم مرگ است که در نظریه‌ی منشها به عنوان مفهومی تنش‌زا رده‌بندی می‌شود. مفاهیم تنش‌زا به زبان ساده، عبارتند از موضوعات و معانی گریزناپذیر، رایج و ملموسی که به طور ذاتی مرموز و ناشناختنی جلوه می‌کنند و به این ترتیب ناسازه‌ای پرسش‌برانگیز را رقم می‌زنند.

مفاهیم تنش‌زا، به دلیل ایجاد اختلال در روند جاری و روزمره‌ی امور، و شکستن غلاف حفاظتی و امنیتی معنایی‌ای که هرکس از آغاز تولد و اجتماعی شدن به دور مفهوم خود ترشح می‌کند، دارای اهمیت هستند.

مفهوم تنش‌زای مرگ یکی از برجسته‌ترین مثالهای این رده است،
و رویای دوموزی نخستین متن ادبی‌ای است که در قالب داستانی اساطیری
به این مفهوم می‌پردازد.

هویت دوموزی

دوموزی، از کهنترین خدایان میان‌رودان، و از خدایان سرشناس
سومری است. فریزر^{۱۴} او را از خدایان شهیدِ وابسته به مناسک کشاورزی
می‌داند و بودیزن^{۱۵} او را به همراه آدونیس، آتیس و اوزیریس در میان خدایان
بهاری رده‌بندی می‌کند. زیمرن^{۱۶} بازگشت دوموزی به زندگی را پس از
مردنش مشکوک می‌داند و فالکنشتین او را شخصیتی تاریخی می‌داند^{۱۷} که به

¹⁴ J. G. Frazer

¹⁵ W. Baudisin

¹⁶ Zimmern, 1909

¹⁷ Falkenstein, 1954

تدریج چهره‌ای اسطوره‌ای پیدا کرده و به یک خدا تبدیل شده است. تمام این نویسندگان دوموزی را خدایی شهید شونده و باززاییده شده در نظر گرفته‌اند و آن را از سنخ خدایان کشاورزی وابسته به اسطوره‌ی باروری دانسته‌اند. امروز ما بر مبنای متون قدیمی‌تر سومری می‌دانیم که دوموزی خدایی چوپان بوده است، و به تدریج با آیین‌های کشاورزی و مناسک مربوط به باروری پیوند خورده است.

در فهرست شاهان اساطیری سومر، چنین می‌خوانیم که سلطنت در اریدو از آسمان بر زمین نزول کرد، و در طی دوره‌ی نخست آن بیست و هشت پادشاه به مدت ۶۴۸۰۰ سال سلطنت کردند. پس از آن مرکز سلطنت به شهر بدتیره منتقل شد که سه شاه بر آن حکمرانی کردند. یکی از این سه نفر، دوموزی بود. به این ترتیب دیدگاه فالکنشتین معقول به نظر می‌رسد و می‌توان دوموزی را یکی از شاهان باستانی بدتیره دانست که مانند گیلگمش -شاه اوروک- به خدایی اساطیری تبدیل شده است.

با وجود اشاره‌های صریحی که به چوپان بودن این خدا وجود دارد، به نظر می‌رسد هویت او از ابتدا به نوعی در ارتباط با نیروی زاینده‌گی و باروری تعریف می‌شده است. تورکیلد یاکوبسن^{۱۸} در همین راستا بر مبنای مطالعات زبان‌شناختی و ریشه‌شناختی، چهار جنبه‌ی متمایز را در این خدای باستانی تشخیص می‌دهد:

نخست نیروی نهفته در شیرهی گیاه که رشد و بالیدن گیاهان و درختها را ممکن می‌سازد. این شیرهی گیاهی را در سومر باستان دَمو می‌نامیده‌اند و یاکوبسن نام دوموزی را هم از آن مشتق می‌داند.

دوم شیرهی خرما و نخل که حالتی ویژه از مورد قبل محسوب می‌شود و عبارت سومری آما-اوشو-مگال-آنا در کتیبه‌ها بدان اشاره دارد .

سوم نیروی ذخیره شده در غله و آبجو، که با واژه‌ای مشابه (دامو) خوانده می‌شده، و در پایان، نیروی نفته در شیر، که تنها این آخری به چوپان

¹⁸ Thorkild Jakobsen

بودن دوموزی دلالت می‌کند و گویا بتواند به عنوان سنگواره‌ای از هویت اولیه‌ی این خدا در نظر گرفته شود.

چهارمین ویژگی دوموزی به چوپان بودن‌اش مربوط می‌شود. از نظر خانوادگی، می‌دانیم که او شوهر اینانا - ایزدبانوی حامی ارک - بوده است، و معمولاً نامش با پسوند شبان همراه بوده است. اینانا، یکی از مهمترین ایزدبانوان سومری است و همان است که بعدها در قالب ایشتار و آفرودیت و آناهیتا به بقای خود ادامه می‌دهد و به تدریج با سیاره‌ی ناهید و مفاهیم عشق و باروری یکی می‌شود. در متن مشهوری، که برخی آن را نسخه‌ی اصلی اسطوره‌ی هابیل و قابیل می‌دانند، ماجرای رقابت دوموزی چوپان و خدای کشاورزی به نام انکیم‌دو را می‌بینیم. در این داستان اینانا بیشتر به خواستگار کشاورز خود علاقمند است، اما دوموزی از حمایت خدای خورشید - اوتو، برادر اینانا - برخوردار است. در این اسطوره در نهایت دوموزی برنده می‌شود، و این برعکس چیزی است که در غلبه‌ی قابیل کشاورز بر هابیل شبان می‌بینیم.

اسطوره‌ی مشهور دیگر، به ماجرای رقابت اینانا با خواهرش ارشکیگال مربوط می‌شود. ارشکیگال که ایزدبانوی جهان زیرین است، موجودی هراس‌انگیز و نیرومند است و شوهرش نرگال، خدای توفان و تب و طاعون است و بعدها به خدای مرگ تبدیل می‌شود. اینانا در این داستان به قلمرو مرگبار خواهرش تجاوز می‌کند و در برابر هریک از هفت دروازه‌ی دوزخ بخشی از لباسهایش را از دست می‌دهد، چنان که وقتی با خواهرش رویارو می‌شود، کاملاً عریان است، و از نگاه دهشتناکی که ارشکیگال بر او می‌افکند، بیجان می‌شود و در دوزخ بر طنابی آویخته می‌گردد.

پس از گذشت سه روز، پیشکار اینانا که خدمتگذاری باوفا به نام نین شوبور است، بنا به دستوری که خاتونش پیش از رفتن به سفر به او داده بود، برای یاری طلبیدن به نزد خدایان می‌رود. اندیل و نانا، نیرومندترین خدایان عرش از یاری دادنش خودداری می‌کنند، چرا که در قلمرو تاریک زیرزمینی قدرتی ندارند و قادر به دخالت در قوانین آن جهان نیستند. در نهایت نین شوبور دو موجود ابهام‌آمیز به نام «آورنده‌ی آب حیات» را

می‌آفریند و آن دو را روانه‌ی جهان زیرین می‌کند. این دو آب حیات را بر پیکر بیجان اینانا می‌پاشند و به این ترتیب او را به زندگی باز می‌گردانند. اما اینانا به هنگام خروج از دوزخ درمی‌یابد که تنها راه خارج شدن از آنجا معرفی کردن قربانی دیگری به جای خودش است، تا جای خالی او را در جهان مردگان پر کند. اینانا به همراه گماشتگان دوزخ به جهان زندگان عروج می‌کند تا قربانی نگون‌بختی را به جای خود به ارشکیگال معرفی کند. او در مسیر عبور خود به شهرهای اومه و بدتیره می‌رسد اما در برابر زاری و التماس شاهان این دو شهر دلش نرم می‌شود و از آن دو می‌گذرد. در نهایت اینانا به شهر خود ارک می‌رسد و شوهر بی‌وفایش دوموزی را در حالی می‌بیند که لباسهایی فاخر بر تن کرده و بدون نشان دادن اثری از سوگ همسرش به خوشگذرانی مشغول است. در اینجاست که اینانا او را به فرستادگان خواهرش تسلیم می‌کند. دوموزی با یاری خواستن از اوتو به یک مار تبدیل می‌شود و چند بار از چنگ این تعقیب‌کنندگان می‌گریزد، اما در نهایت در چراگاه خواهرش گشتینانا دستگیر می‌شود و به دوزخ فرستاده

می‌شود. با این همه، گریه و زاری او بر قلب زنش اثر می‌کند و او می‌پذیرد که دوموزی نیمی از سال را در جهان زیرین سپری کند و نیمه‌ی دیگر را آزاد شود و گشتینانا -خواهرش- جور او را بکشد.

متن رویای دوموزی هم احتمالاً به همین داستان اشاره دارد و دور نیست که بخش پایانی این اسطوره را به شکلی شاعرانه و از چشم دوموزی روایت کرده باشد. تفاوت‌هایی در عناصر معنایی این دو متن وجود دارد، و آشکار است که در شعر رویای دوموزی مقصود اصلی شاعر خود دوموزی و هراسها و پیش‌آگهی‌های او در مورد مرگش بوده است. همچنین در این متن اثری از باززایش این خدا دیده نمی‌شود و چنین به نظر می‌رسد که دوموزی نیز مانند هر موجود میرای دیگری عاقبت می‌میرد. در واقع اشاره‌ی صریح به رستاخیز دوموزی برای نخستین بار در متون اکدی به چشم می‌خورد

در متون جدیدتر میانرودان، دوموزی به تموز تغییر نام می‌دهد و نام خود را به ماه میانی تابستان می‌بخشد. تموز به تدریج اهمیتش را به عنوان خدایی شبان از دست می‌دهد، و بیشتر با مناسک کشاورزی و آداب باروری

گره می خورد. حمورابی در قانون نامه‌ی مشهور خود نام او را در فهرست خدایان حامی قوانینش از قلم انداخته است، و خدایان دیگری مانند مردوک (در بابل)، بعل (در فنیقیه)، و آشور (در آشور) بر او سایه می افکنند. با این وجود رد پای این خدا را همچنان تا دوران غلبه‌ی ایرانیان و پس از آن می توان ردیابی کرد. در نسخه‌ی آشوری گیلگمش، وقتی ایشتار (= اینانا) به پهلوان اساطیری سومری ابراز عشق می کند، با اشاره‌ی طعنه آمیز او به سرنوشت تموز روبرو می شود.

تموز در اعصار میانی تاریخ میانرودان، نقش مناسکی مهمی را ایفا می کند. در جشن آکیتو (نوروزِ بابلی)، مراسمی وجود داشته است به نام ازدواج ورجاوند که بعدها در قالب Hieros gamos به عالم هلنی راه می یابد و به لقاچ مقدس در مسیحیت تبدیل می شود. در این مراسم، به دنبال سه روز جشن، در شبی که قرص ماه کامل باشد، شاه بابل در جایگاهی مقدس با زنی که کاهن اعظم معبد ایشتار بوده هم بستر می شده و به این وسیله اسطوره‌ی هم آغوشی آغازین را باز سازی می کرده و باروری زمین را

برای یک سال تضمین می‌کرده است. در این مراسم، شاه نقش تموز را بازی می‌کرده است و به علامت بازگشت از جهان مردگان، حضور خویش را به کاهن اعظم (نماد اینانا) اعلام می‌کرده است. به این ترتیب حضور تموز به بهار و رویش گیاهان و رهسپار شدن دوره‌ای‌اش به جهان زیرین با زمستان و سرما همزمان دانسته می‌شده است.

در پایان این دوره‌ی شش ماهه، در دومین، شانزدهمین و هفدهمین روز از ماه تموز، برای مرگ موقت این خدا - و سایر خدایان شهید مشتق شده از او - مراسمی عزاداری مفصلی برگزار می‌شده است و دسته‌هایی از مردم عزادار که مشعلهایی روشن را به همراه تصاویری از ماجرای شهید شدن تموز حمل می‌کرده‌اند، در خیابانهای بابل به حرکت در می‌آمده‌اند و سرودهایی را در سوگ خدایشان می‌خوانده‌اند.

این مراسم با تغییراتی در مورد سایر خدایان شهید اقوام دیگر هم انجام می‌گرفته است، و بعید نیست که سرچشمه‌ی همه‌ی آنها دوموزی سومری و تموز بابلی بوده باشد. در فنیقیه، آدونیس که خدایی زیبارو و

وابسته به کشاورزی بوده است، چنین نقشی را ایفا می‌کرده است. این خدا، که نامش از ریشه‌ی آدونی^{۱۹} گرفته شده است، بنابر داوری خدای آسمانها محکوم شد. نیمی از سال را بر روی زمین و نیمی را در زیر زمین بگذرانند، و برای او هم در ابتدای بهار جشن می‌گرفتند و در پایان فصل درو در سوگ مرگش عزاداری می‌کرده‌اند.

حزقیال، پیامبر عبری در کتابش مردم یهودیه را به دلیل سوگواری کردن بر در معبد آدونیس سرزنش می‌کند و به صراحت او را با تموز یکی می‌گیرد. دمشق از ادامه‌ی رواج این مراسم عزاداری تا قرن ششم میلادی حکایت می‌کند، و باقی‌مانده‌ی آن با واسطه‌ی مراسم سابیون که در قرون نخستین میلادی در آتن و اسکندریه رواج داشته، به مسیحیت و سایر ادیان سامی منتقل شده است. امروز در اسپانیا و ایتالیا بقایای این آیین سوگواری را در دسته‌های عزاداری برای قدیسان می‌توان یافت، و چنان که

^{۱۹} در زبان فنیقی یعنی «سرور من»

می‌توانیم دید، اشکالی بومی شده از این مراسم هم اکنون در ایران نیز رواج دارد.

تعبیر رویای دوموزی

دوموزی، خدایی است که به شیوه‌ی سومری، فروتنانه تصویر شده است. خدایی که خواهر و مادر و خوی‌شاوندانی دارد و با گله‌های دام خود در مکانی مشخص و حصاربندی شده زندگی می‌کند و چون میرایان می‌خوابد و رویا می‌بیند. دوموزی نیز، مانند آدمیان از مرگ می‌هراسد، و به این ترتیب، اگر اشاره‌های مانند ارتباط خانوادگی‌اش با اینانا و اوتو نبود، و اگر ماجرای تبدیل شدن پاهایش به غزال را نمی‌دانستیم، می‌توانستیم به سادگی او را با یکی از گله‌داران یا کلان‌زمین‌داران سومری اشتباه بگیریم.

دوموزی، در سراسر متن، به صورت موجودی هراسیده و ترسان تصویر می‌شود. خدایگانی که مرتب دل‌نگران تعبیر رویایی است که

از مرگش خبر می‌دهد، و در تلاشی نافرجام، می‌کوشد تا از این سرنوشت
محتوم بگریزد. موجودی که از حمایت خداوندی نیرومند مانند خورشید
برخوردار است، اما در نهایت به چنگ دشمنانش گرفتار می‌گردد و به قتل
می‌رسد.

اگر بافت معنایی رویای دوموزی را با داستان مشهورتر اینانا و
ارشکیگال مقایسه کنیم، می‌بینیم که دو تفاوت عمده به چشم می‌خورد.
نخست این که در داستان اخیر، اینانا محور ماجراهاست و آنچه
که مورد تأکید قرار گرفته روابط دوستانه یا دشمنانه‌ی میان ایزدبانوان و
خدایان است و نتیجه‌گیریهای اخلاقی شعارگونه‌ای -مانند شماتت جسارت
بیش از اندازه‌ی اینانا و هشدار در مورد بی‌توجهی به مراسم سوگواری- آماج
بوده است. در مقابل، در متن رویای دوموزی با شخصیت محوری دوموزی
روبرو هستیم و مفهومی انتزاعی و تنش‌زایی به نام مرگ.

پیش از پرداختن به این عنصرِ تنش‌زا - یعنی مرگ - نخست باید منظور خود را از چند کلیدواژه که از این پس زیاد به کار خواهیم گرفت روشن کنم.

نخستین این کلیدواژگان، منش است، که با تعریفی ساده، می‌تواند همتای عنصر فرهنگی در نظر گرفته شود. منشها، عناصر اطلاعاتی معناداری هستند که از مغزی به مغز دیگر منتقل می‌شوند و درجات آزادی رفتار آدمیان را تعیین می‌کنند.

دومین کلیدواژه، مفهوم تنش‌زا است. مفهوم تنش‌زا، مفهومی است ملموس، رایج، و گریزناپذیر که به طور مرتب توسط شناسنده تجربه می‌شود، و با وجود اهمیت زیادی که برای سازماندهی زندگی و تعیین راهکارهای استفاده‌ی فرد از زندگی دارد، قابل درک و فهم نیست. به عبارت دیگر، مفهوم تنش‌زا مفهومی کلیدی و بنیادی در زندگی هریک از ماست، که به ناسازه‌ای منطقی و ابهامی شناختی منتهی می‌شود. مفاهیم تنش‌زا از آنجا که حل‌ناپذیر و فراموش‌نشدنی هستند، باید به شکلی در پیکره‌ی روانی

شنا سندگان هضم و جذب شوند، وگرنه سلامت روانی و امنیت وجودی ایشان را به خطر می اندازند.

ساخت فرهنگی هر جامعه‌ی پایداری، به سازوکارهایی مسلح است که این مفاهیم تنش‌زا را به معانی پذیرفتنی، معلوم و روشنی تبدیل می‌کند، و به این ترتیب احساس امنیتی - هرچند دروغین - را برای وابستگانش فراهم می‌کند.

مرگ، یکی از مهمترین این مفاهیم تنش‌زاست.

مرگ، ناسازه‌ای تجربه‌ناکردنی است، چون هرکس تنها یکبار آن را تجربه می‌کند، و در آن هنگام هم دیگر - به تعبیری - نیست که تجربه‌اش کند. مرگ دورترین چیز از تجربه‌ی ما، و در عین حال ملموس‌ترین چیز است، چرا که در مقام موجوداتی خودآگاه، به طور مرتب در حال تجربه کردن حس مرگ، در رفتگان پیرامونمان هستیم.

بنابراین، مرگ، این تهدیدگر بزرگِ تداوم هستی ما، به یکی از تنش‌زاترین مفاهیم کلیدی انسانی تبدیل می‌شود.

راهکارهای غلبه بر این تنش، فراوان هستند. از انکار مذهبی آن گرفته تا ستایش سلحشوران‌اش، در فرهنگهای گوناگون رواج داشته است. و در رویای دوموزی ما با یکی از نخستین اشکال برخورد با مسئله‌ی مرگ روبرو هستیم. برخوردی که رویکردهایی پیشگویانه، جبران‌گاز، و اراده‌محور را برای رویارویی با مرگ برمی‌گزیند، در انتها همچنان مرگی نه چندان تنش‌زدوده را در این دست‌انمان باقی می‌گذارد.

رویای دوموزی ساختاری پند دهنده و اندرزگو ندارد. آشکار است که موضوع اصلی آن، برای شاعر سومری‌اش که چندین هزاره پیش با مرگ روبرو شده، تنش‌زا و مسئله‌برانگیز بوده، و این شاعر است از زبان دوموزی با مفهوم مرگ و اجتناب‌ناپذیر بودنش درگیر می‌شود. معمایی که در ابتدای شعر طرح می‌شود، تا انتها همراه خواننده است، و در نهایت بدون این که حل شود، بخشی از افکار و احساسات وی می‌گردد. دوموزی، همانند شاعر گمنامی که چنین هنرمندانه تصویرش کرده است، موجودی است که با اضطراب وجودی آشنایی روبروست. او در خواب چگونگی مرگ خویش را

در قالب نمادهایی روزانه می‌بیند، و چون به کمک خواهرش بر معنای آن آگاه می‌شود، آرام نمی‌یابد، تا ماجرای پیشگویی شده صورت وقوع یابد. و دوموزی بمیرد. چهره‌ی هراسان و سراسیمه‌ی دوموزی در لابه‌لای تمام سطور شعر آشکار است، چرا که آرام گرفتن برایش ممکن نیست، اگر او نداند در چه روزی خواهد مُرد.

محور تمام داستان، هراس از مرگ است، و تلاش برای گریختن از آن، و ناکام ماندن، و مردن. قصیده‌ای با بیشمار بیت، که از زمان شاعر رویای دوموزی تا به امروز همچنان ادامه دارد، و با خودآگاه شدن هر انسان میرایی بر ناگزیر بودن مرگش، مصرعی جدید بر آن افزوده می‌شود.

دوموزی، رویایی آشکار می‌بیند. بخش عمده‌ی آن برای خوانندگانی مانند ما، که با روندهای زندگی روزانه‌ی سومریان باستان بیگانه‌ایم، نامفهوم جلوه می‌کند. معنای نهادین آتشدان ساخته شده از قیر خالص و فنجان مقدس را شاید هرگز نفهمیم، اما در مورد معنای عقابی که بره‌ای را شکار می‌کند، یا شاهینی که گنجشکی را از پرچینی می‌گیرد، تردید

اندکی وجود دارد. دوموزی در رویای خویش نمادهایی بیانگر را می‌بیند، که به نمودهای آشنای پدیده‌ی مرگ اشاره دارند. پدیده‌ای آنقدر آشنا که بدان عادت کرده‌ایم، و تنها به کمک رویایی هشداردهنده توان رویارویی با آن را به دست می‌آوریم.

دوموزی از دیدن این رویا می‌هراسد و از خواب می‌پرد. خواب آشنایی که بیشتر ما بیشتر عمرمان را در رخوتش سپری می‌کنیم، و تنها گاه با دیدن نمودهای هنجار شده و گریزپای مرگ در آن، از خوب می‌پریم و مانند دوموزی خوابگزاری را فرا می‌خوانیم تا راز مرگ را برایمان بگشاید.

دوموزی با تب مرگ دست به گریبان است، در هراس از این ناشناخته‌ی بزرگ است که خواهرش را روانه‌ی نگهبانی بر فراز تپه می‌کند و با اشک و لابه خویشاوندی‌اش را با برادر زنش دستمایه‌ی یاری‌طلبی می‌کند. مرگی که محتوم است، و در نهایت او را در خواهد یافت. مرگی که او را در چراگاه و آغل و خانه‌ی پیرزن دنبال می‌کند، و در پایان با وزن ویرانگر خود بر سر خانه و کاشانه‌اش هوار می‌شود. مرگی که با خصلت تصادفی و

پیش‌بینی‌ناپذیر خود در کمین همه نشسته است، و از هر دو نی جفت، یکی را به چنگ می‌آورد. مرگی که حتی در آن گاه که صدای گام‌هایش در خواب خدایی شنیده می‌شود، چست و چالاک می‌نماید و هر شاهراه‌گریزی را به کوچه‌ای بن‌بست تبدیل می‌کند.

به گمان من، اگر بخواهیم در یک واژه، موضوع رویای دوموزی را بیان کنیم، باید آن را چکامه‌ای در تفسیر مرگ بنامیم .

اما مرگ به تنهایی مطرح نیست. بلکه سخن از مرگی در میان دوستان و خویشان و دشمنان در میان است. مرگی که گشتینانا پیشگویی‌اش کرده، طمع و خیانت دو سستی تسهیلش نموده، و دست راهزنانی ناشناس و خطرناک به انجامش می‌رسانند.

تنیده شدگی مفهوم مرگ در روابط اجتماعی را به خوبی در این شعر می‌توان باز یافت. مرگ، وقتی توسط خواهرِ خوابگذارِ خدای شهید باز شناخته می‌شود، به صورت مقوله‌ای اجتماعی و جمعی در می‌آید. آن را دیگر به صورت توهمی فردی و وسواسی روانشناختی نمی‌توان پذیرفت، که

بحرانی است تهدیدگر و ویرانگر، که پای بیگانگانی خونریز و وحشی را به بوم و بر قربانی باز می‌کنند و دو ست و خواهر و پیرزن را به تهدید و تطمیع می‌فریبند و آتش بر عصای چوپانی دوموزی می‌زنند. گیش دو-مو، یا همان عصای چوپانی، از دو بخش تشکیل یافته است. گیش، پیشوندی است که نشانگر اشیای خاص ساخته شده از چوب است، و دو-مو به معنای عصای چوپانی است.

عصای چوپانی، چنان که میشل فوکو در تحلیل زیبای خود نشان داده است، نماد سلطنت و حاکمرانی است، و یکی از عناصر برجسته‌ی خوشه‌ای از نمادهای سیاسی جهان باستان را نشان می‌دهد. ۵. نمادهایی که از عصای خمیده‌ی فرعون مصر تا تقابل رمه/چوپان در کلیسای کاتولیک و فلسفه‌ی سیاسی قرون وسطا امتداد می‌یابد، و شاه بابل؛ شبان مردم را به Ζεϋς νομιος^{20} متصل می‌کند.

²⁰ یعنی ژئوسِ شبان. لقب خدای خدایان در یونان باستان.

به این ترتیب، آتش زندگان بر عصای چوپانی، بر باد دهندگان ملک و کاشانه‌ی دوموزی هستند. آنان راهزنانی هستند که از بوسیدن کودکان زیبا لذت نمی‌برند و خوردن ماهی و آرد کوبیده را نیاموخته‌اند، پس بسیار بی‌تمدن و پست و فرومایه می‌نمایند. اما با این وجود چوبهایی برای بستن دستها و کنده‌هایی برای در قید گذاردن گردن را حمل می‌کنند، و بنابراین با عناصر «متمدنانه‌ی» تولید مرگ آشنا هستند.

دوموزی در شبکه‌ای از روابط خویشاوندی و جامعه‌شناختی با مرگ رویاروی می‌گردد. پناهگاه او در این چالش بزرگ، طبیعت است. گیاهان بزرگ و علفها هستند که او را در گام نخست از چشم دشمنانش پنهان می‌کنند، اما این پناهگاه دیری نمی‌پاید و با خیانت دوستی که به طمع رشوه‌ای فریفته شده، دوموزی شناسایی می‌شود.

فرار هرباره‌ی دوموزی از دشمنانش، او را بیشتر و بیشتر به داخل تار و بود پیچیده‌ی روابط اجتماعی فرو می‌کشانند. از علفهای کوتاه و گیاهان بزرگ تا خانه‌ی بلیلی پیر و آغل خواهرش گشتینانا، راهی دراز است، و در

این روند نفوذ به ساختهای اجتماعی است که دوموزی دسترس پذیرتر، و یافتنی تر می شود، و در نهایت کشته می گردد.

اما مرگ، تنها عنصر برجسته‌ی این شعر نیست. شخصیت‌هایی که در این سطور از ایشان یاد شده است، گذشته از ابهامی که در مورد برخی وجود دارد و بار ارزشی و اساطیری‌ای که دارند، نوعی ساخت دو قطبی را هم از خود نشان می دهند. ظاهراً دوموزی در کل داستان دوستی حقیقی جز اوتو و گشتینانا ندارد. اوتو، با رابطه‌ی خویشاوندی رسمی و دوردوری تصویر می شود. خویشاوندی که باید مانند خداوندی بزرگ خطابش کرد و هربار مراتب نزدیکی با وی را گوشزد کرد.

ولی گشتینانا ماجرای دیگر دارد.

او خواهر دوموزی است، اما -اگر درست ترجمه کرده باشم- در جاهایی با عبارت دختر و زن هم مورد اشاره قرار گرفته است. اگر بخواهیم کمی یونگی به قضیه نگاه کنیم، باید گشتینانا را به عنوان سرنمون آنیما در نظر گرفت.

گشتینانا، قطبی است که در برابر دوموزی نرینه‌ی هراسان قرار دارد. زنی که رمز خوابها را واگشایی می‌کند و خواندن و نبشتن می‌داند.

از کنفوسیوس نقل کرده‌اند که: خرد، نامیدن درست چیزهاست، و گشتینانا خردمند است، چون معنای واژگان را می‌داند. گشتینانا به شکلی چشمگیر با برداشت یونگ از سرنمونِ مادینه‌ی آنیما می‌خواند. از یک سو به دلیل توانایی‌اش در تعبیر رویا و زینهار دادن به برادر منشأ هراس و وحشت اوست، و از سوی دیگر نگرهبانی است که کمین دشمنان را می‌کشد و از لو دادن دوموزی خودداری می‌کند.

او چهره‌ای دوگانه دارد. از یکسو خردمند و داننده‌ی معنای واژگان است، و از سوی دیگر عزاداری احساساتی و مویه‌گر است که در غم مرگ برادر همچون شانه گونه‌هایش را می‌خراشد و در خیابانها مرثیه می‌خواند.

این عبارات اخیر، احتمالاً اشاره به مراسم عزاداری برای خدای شهید در سومر باستان دارند، و به این ترتیب بیانگر سوییهِ غیرعقلانی و هیجانی آنیما

تواند بود. چرا که با درک نزدیک شدن زمان مرگ برادر فریاد می‌زند و فریاد او افق را مانند پارچه پر می‌کند و مانند کتان‌ی گسترده می‌شود.

در متن اشاره‌ای به آخرین مرحله‌ی دستگیری دوموزی نشده است. اما از آنجا که آخرین پناهگاه او آغل گوسفندان خواهرش بوده، و خواهرش توسط عفریتها دستگیر می‌شود، و به اشاره -مانند مورد پیرزن خیانتکار- ذکر شده که اگر گشتینانا نمی‌دانست دوموزی کجاست/ چقدر وحشتناک به نظر می‌رسید/ چقدر وحشتناک فریاد می‌کشید، می‌توان حدس زد که مرحله‌ی نهایی لو رفتن دوموزی و کشته شدنش با واسطه‌ی خیانت و افشاگری خواهرش بوده است. چرا که لحن شعر به گونه‌ای است که انگار گشتینانا برای پرهیز از رفتار خشونت‌آمیز عفریتها و فریاد نزدن، جای برادرش را به ایشان نشان داده باشد.

به این شکل است که دیالکتیک آنیما/آنیموس، در قالب تداخل نقشهای گشتینانا و دوموزی رقم می‌خورد. وفاداری و خیانت، بیم و امید، و کوشش و ناکامی به یکدیگر می‌آمیزند، بدان سودا که مشکل مرگ را چاره

کنند، غافل از این که این مشکل بنیادی سرسختانه تا پایان سرسختانه باقی می‌ماند.

نتیجه

رویای دوموزی، یکی از کهنترین متون موجود در مورد مفهوم تنش‌زای مرگ است. سویه‌های اصلی بحران‌آفرین این مفهوم، در این متن قابل ردیابی هستند. اشاره‌ی روشن به نقش رویای یک خدا در پیدایش خودآگاهی نسبت به مرگ، تأکید بر نقش دشمنانی ناشناس و بیگانه، ولی پیگیر و تعقیبگر - که شاید صورت اولیه‌ی عزراییل باشند-، و توصیف زنده‌ی هراس دوموزی از دیگر نبودن، همه و همه عناصری هستند که به شکلی برجسته در این شعر یافت می‌شوند.

می‌توان از زوایای گوناگونی به این شعر نگریست. آنچه که در این نوشتار آماج قرار گرفت، تنها اشاره به مفهوم تنش‌زای مرگ بود، و

شیوه‌ای که شاعرِ سومری با آن گلاویز شده است. اگر بخواهم رویکرد او را به این موضوع خلاصه کنم، باید به این موارد اشاره کنم:

نخست، جبرگرایی آشکار و محور فرض کردن تقدیری محتوم، که حتی با تلاش‌های خدایی مانند دوموزی و یاری اوتو و گشتینانا هم چاره‌پذیر نیست. این جبرگرایی بدبینانه را در سایر متون میانرودان نیز به روشنی می‌بینیم.

دوم، نقش پیش‌آگهی و خودآگاهی ناشی از رویای دوموزی، در به تعویق افتادن این مرگ، هرچند این گریز موقت در نهایت به ناکامی و شکست منتهی می‌شود.

و بالاخره، نقش گشتینانا در مقام موجود مادینه و مرموزی که با وجود نقش حاشیه‌ای‌اش، به عنوان نوعی مکمل عمل می‌کند و در پشت پرده با رایزنی‌ها، یاریگری‌ها - و خیانت‌های - احتمالی‌اش جریان داستان دوموزی را هدایت می‌کند.

رویای دوموزی متنی کهنسال و مندرس می‌نماید. اما محتوایش برای چشمان کنجکاو تمام قرون و اعصار، خیره‌کننده و توجه‌برانگیز است. دغدغه‌های شاعر گمنامی که شش هزاره پیش در کلبه‌ای در عراق باستان نشسته بود و حاصل خیال شاعرانه‌اش را با نی تراشیده‌ای بر کتیبه‌ای به خط میخی می‌نگاشت، خوی‌شاوند و دوست دیرینه‌ی هر اندیشمندی است که جسارت خیره شدن به چشمان ابوالهول مرگ و شنیدن معماهایش را داشته باشد. شاید بر این مبنا، بتوان رویای دوموزی را روایتگر داستان تک تک ما دانست.

کتابنامه

اباذری. ی، بهجوز، فرهادپور. م، و وهاب. و. ادیان جهان باستان -

ج. ۲، موسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۲.

روژ. بین‌النهرین باستان، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر آبی،

۱۳۶۹.

ژیران، ف. لاکوئه، گ. و دلپورت، ل. فرهنگ اساطیر بابل و آشور،

ترجمه‌ی ابوالقاسم اسماعیل‌پور، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۵.

فروم، ا. جزم اندیشی مسیحی، ترجمه‌ی منصور گودرزی، مروارید،

۱۳۷۸.

فوکو، م. سیاست و عقل، در: خرد در سیاست، ترجمه و ویراسته‌ی

عزت‌الله فولادوند، طرح نو، ۱۳۷۶.

کریمر، س. الواح سومری، داوود رسائی، فرانکلین، ۱۳۴۰.

کینگ، ل.و. تاریخ بابل، رقیه بهزادی، انتشارات علمی و فرهنگی،

۱۳۷۸.

مورنو، آ. یونگ، خدایان و انسان مدرن، ترجمه‌ی داریوش

مهرجویی، مرکز، ۱۳۷۶.

وکیلی، شروین، نظریه‌ی منش‌ها، انتشارات شورآفرین، ۱۳۸۹.

هوک، س.ه. اساطیر خاورمیانه، ترجمه‌ی علی اصغر بهرامی و

فرنگیس مزداپور، انتشارات روشنگران، ۱۳۶۷.

Alster, B. Dumuzi's dream, Akademisk Forlag,
Copenhagen, 1972.

Kramer, S. N. The deluge, In: Prichard. J. B. The
ancient near east, vol. I. Princeton paperback, 1973.

Hayes, J. L. A manual of Summerian grammmair and
taxts, UNDENAPublications, Mallibu, 1990.